



فصلنامه تخصصی

تغییر نظم بین المللی و منطقه‌ای

شماره اول

بهار ۱۴۰۵

مرکز تحلیلی
راهبردی و بین المللی





فهرست

۱	سرمقاله
۵	بعثت دوباره
۹	فرصت شکل دهی به نظم مطلوب برای جمهوری اسلامی ایران
۱۴	نقش چین در دوران گذار و شکل دهی به نظم نوین
۲۰	سند امنیت ملی آمریکا و تحریم علیه روسیه در نسبت با اروپا
۲۴	رقابت چین و آمریکا در پرتو گذار به نظم جهانی جدید
۳۰	تحریم در آیینی نظم جدید جهانی
۳۵	نقش آفرینی روسیه در نظم جدید
۴۱	ایران و چین در نظم جهانی در حال گذار: از تقاطع منافع تاکتیکی تا ضرورت ژئوپلیتیکی



سرمقاله



محمد کاظمی

کارشناس مسائل بین‌الملل

با این‌که عبارات و گزاره‌هایی نظیر «نظم جدید جهانی»، «جهان تغییر کرده است» و امثال آن‌ها این روزها در یادداشت‌ها و تحلیل‌های تحلیل‌گران و عناوین نشست‌های حوزه‌ی روابط بین‌الملل به وفور به چشم می‌خورد، به نظر می‌رسد هنوز گویندگان و نویسندگان این عبارات، تعریف دقیقی از آن‌ها در نظر ندارند. بنابراین، اجتناب از به کارگیری افراطی این تعبیر و به جای آن، تکیه بر گزاره‌های قطعی، عاقلانه‌تر و منطقی‌تر می‌نماید. یکی از این گزاره‌های قطعی که می‌توان روی آن تکیه کرده و حول آن بحث کرد، این است: نظمی که تا کنون بر جهان حاکم بوده، دیگر به اندازه‌ی گذشته کارایی نداشته و توان حل مسائل جهان را ندارد.



نظم جهانی در وضعیت انسداد

نظمی بین‌المللی فعلی، پس از پایان جنگ جهانی دوم با ابتکار عمل آمریکا پایه‌گذاری شد و طی چند دهه، به تدریج بنیان و ستون‌های اصلی خود را بنا نهاد. این نظم مبتنی بر آموزه‌های لیبرال دموکراسی، پس از پیروزی کامل بر کمونیسم در ابتدای دهه‌ی ۱۹۹۰، خود را در موقعیتی بی‌بدیل دید که هیچ هم‌اوردی یا رای تقابل با آن را نداشت. ایالات متحده‌ی آمریکا به عنوان «رهبر جهان»، با بهره‌گیری از سازمان‌های بین‌المللی و تنظیم نظامات مالی، تجاری، اقتصادی، سیاسی، علمی، فرهنگی و نظامی در سطح جهانی، همه‌ی امور جهان را به نوعی مدیریت کرده و هم‌چون یک ناظم جهانی، منازعات را حل و فصل و امورات را اداره می‌کرد.

با این حال، بروز برخی نشانه‌ها در دهه‌ی ابتدایی هزاره‌ی جدید، خبر از تحولاتی در راستای تزلزل کارآمدی نظم حاکم می‌داد. تجاوز آمریکا به عراق بدون مجوز سازمان ملل متحد در سال ۲۰۰۳ و بحران مالی سال ۲۰۰۸ دو نمونه از این نشانه‌هاست. مورد اول، توان اجماع‌سازی و حل و فصل دیپلماتیک مسائل بین‌المللی به عنوان یکی از ارکان قدرت آمریکا در نظم جهانی و مورد دوم، ابهت نظام مالی غرب محور را زیر سؤال برد. «بحران کریمه» در سال ۲۰۱۴ و به کار نیامدن توان نظامی ناتو در منصرف کردن روسیه از الحاق این شبه جزیره، شبهه‌ای واقعی بر توانمندی نظامی نظم آمریکایی وارد کرد. خروج یک‌جانبه‌ی دولت آمریکا از یک توافق بین‌المللی تحت عنوان «برجام» که اعضای دائم شورای امنیت برای رسیدن به آن، هزینه‌ی قابل توجه سیاسی و زمانی پرداخت کرده بودند، ضربه‌ای دیگر بر پیکره‌ی نظم جهانی بود.

این تحولات از سال ۲۰۲۲ و آغاز جنگ روسیه و اوکراین و سپس حادثه‌ی «طوفان الاقصی» در ۲۰۲۳ سرعت بیش‌تری به خود گرفت، به نحوی که امروز، در بسیاری از مسائل بین‌المللی، اختلاف نظر صد و هشتاد درجه‌ای میان روسیه و چین از یک سو و سه عضو دائم غربی شورای امنیت دیده می‌شود. شورای امنیت سازمان ملل متحد به عنوان مهم‌ترین سازمان برآمده از نظم هشتاد ساله‌ی غربی، عملاً توانایی تأمین امنیت را ندارد.

کنش‌های حیرت‌آور دولت آمریکا در یک سال گذشته، از جمله تجاوز رسمی به چند کشور و تلاش برای کشورگشایی‌هایی از جنس دوران استعمار، متأخرترین نمونه‌ها از سررسید تاریخ مصرف نظم حاکم بر جهان است.



ضرورت تغییر زاویه‌ی نگاه

با وجود همه‌ی نشانه‌هایی که از افول کارآمدی نظم بین‌المللی مستقر حکایت دارد، اصراری بر این گزاره وجود ندارد که یک «نظم جدید جهانی» به معنای دقیق کلمه، همین امروز مستقر شده یا خطوط اصلی آن به روشنی قابل ترسیم است. تجربه‌ی تاریخی نیز نشان می‌دهد که گذارهای بزرگ در نظام بین‌الملل، معمولاً فرآیندی تدریجی، پرابهام و بعضاً طولانی بوده‌اند و نه یک واقعه‌ی دفعی و شفاف. از این منظر، تلاش برای تصویرسازی شتاب‌زده از شکل و شمایل نظم آینده، بیش از آن که به فهم واقعیت کمک کند، می‌تواند ذهن تحلیل‌گرا را گرفتار ساده‌سازی و پیش‌داوری کند.

با این حال، این پرهیز نباید به انکار واقعیتی مهم‌تر بینجامد: جهان امروز، دیگر با مفروضات، قواعد و سازوکارهای دوره‌ی تثبیت نظم پساجنگ سرد قابل فهم نیست. حتی اگر هنوز نتوان با قطعیت از استقرار نظم جدید سخن گفت، تردیدی وجود ندارد که شرایطی جدید بر مناسبات بین‌المللی حاکم شده است که در آن، نهادهای سنتی کارایی پیشین خود را از دست داده‌اند، اجماع‌سازی دشوارتر شده، تعارض منافع قدرت‌های بزرگ آشکارتر بروز می‌یابد و بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای با درجه‌ی بالاتری از استقلال عمل می‌کنند.

بر این اساس، نخستین اصرار این نوشتار آن است که برای فهم تحولات جاری و آینده‌ی نظام بین‌الملل، ناگزیر باید زاویه‌ی نگاه خود را به‌روز کرد و جهان را نه از دریچه‌ی نظم مستقر به افول، بلکه از منظرو وضعیت گذار و قواعد در حال تغییر تحلیل نمود. اصرار بر چارچوب‌های تحلیلی متعلق به دهه‌های گذشته، عملاً به ناتوانی در درک منطق کنش بازیگران و تفسیر نادرست از رویدادهای جهانی می‌انجامد.

اصرار دوم، ناظر به جایگاه ایران در این جهان در حال تغییر است. تحولات ساختاری نظام بین‌الملل، صرفاً موضوعی انتزاعی یا محدود به روابط میان قدرت‌های بزرگ نیست، بلکه مستقیماً با آینده‌ی امنیت، توسعه و نقش‌آفرینی کشورهایی چون ایران گره خورده است. ایران، خواه ناخواه، بخش مهمی از این جهان است و پیامدهای تغییر شرایط بین‌المللی، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم بر منافع ملی آن اثر می‌گذارد. از این رو، نادیده گرفتن این تحولات یا تقلیل آن‌ها به رخدادهایی مقطعی، به معنای چشم‌پوشی از ضرورت اندیشیدن به جایگاه ایران در جهان آینده است؛ جهانی که قواعد آن الزاماً مشابه گذشته نخواهد بود.

اندیشیدن به نقش و موقعیت ایران در چنین شرایطی، نه از سرخوش بینی افراطی و نه برپایه‌ی بدبینی فلج‌کننده، بلکه به عنوان یک ضرورت راهبردی مطرح است. آینده و حیات ایران، در گرو آن است که تحولات نظام بین‌الملل به درستی فهم شود و جایگاه کشور، آگاهانه و مبتنی بر واقعیت‌های نوظهور، مورد بازتعریف و برنامه‌ریزی قرار گیرد.



بعثت دوباره



علی طهرانی کارشناس روابط بین‌الملل

بعثت پیامبر اکرم (ص) را نباید صرفاً آغاز یک دعوت دینی دانست؛ بعثت، نقطه گسست در تاریخ نظم‌های انسانی بود. در جهانی که به تعبیر امیرالمؤمنین (ع) «فَالْهُدَى خَامِلٌ وَ الْعَمَى شَامِلٌ»، نه تنها اخلاق و معنویت، بلکه ساختار قدرت، مناسبات اقتصادی و سلسله‌مراتب اجتماعی نیز در سیطره منطق ظلم و برتری‌طلبی قرار داشت. بعثت، ورود یک منطق بدیل به صحنه تاریخ بود؛ منطقی که با نفی سلطه انسان بر انسان و استقرار توحید، بنیان‌های نظم پیشین را درهم شکست و مسیر شکل‌گیری تمدن اسلامی را گشود.

امروز نیز جهان در وضعیتی قرار گرفته که از حیث ماهوی شباهت‌های قابل توجهی با آن مقطع تاریخی دارد. اگر آن روز جاهلیت در قالب قبیله‌گرایی، بت‌پرستی و اشرافیت متجلی بود، امروز همان منطق در هیئت نظم لیبرال آمریکامحور و ساختارهای سلطه‌گر جهانی بازتولید شده است. از این منظر، سخن گفتن از «بعثت دوباره» ناظر به احیای همان منطق تحول‌آفرین اسلام در سطح تمدنی و در متن بحران نظم موجود جهانی است.

ویژگی‌های جامعه پیش از بعثت، صرفاً خصایص اخلاقی افراد نبود؛ بلکه بیانگر یک نظم اجتماعی فاسد و ناعادلانه بود. امروز نیز با نظامی مواجهیم که در آن:

- جنگ و تحریم به ابزارهای عادی سیاست تبدیل شده‌اند؛
- شکاف‌های عظیم طبقاتی در مقیاس جهانی بازتولید می‌شوند؛
- نهادهای بین‌المللی به جای تضمین عدالت، در خدمت تثبیت برتری قدرت‌های خاص قرار گرفته‌اند؛
- فرهنگ و رسانه در جهت عادی‌سازی فساد و مصرف‌زدگی سازمان یافته‌اند.

۱- رهبر شهید آیت‌الله العظمی سید علی خامنه‌ای در آخرین دیدار خود به مناسبت سالروز بعثت، به مقایسه بعثت پیامبر (ص) و شرایط اجتماعی - سیاسی آن زمان با وضعیت امروز پرداختند و نوید این را دادند که امروز نیز اسلام می‌تواند نظم مبتنی بر ظلم، فساد و سلطه را برهم بزند و تمدن اسلامی را در تمام ابعاد در زمین بگستراند.

این وضعیت را می‌توان صورت‌بندی مدرن همان جاهلیت دانست؛ جاهلیتی با ظاهری مدرن، اما باطنی مبتنی بر همان منطق سلطه، تبعیض و تحقیر کرامت انسانی.

نظم بین‌المللی پس از جنگ سرد بر چند ستون اصلی استوار بود: برتری بلامنازع نظامی آمریکا، هژمونی دلار، تسلط نهادی غرب بر سازمان‌های بین‌المللی و روایت لیبرال از «نظم قاعده‌محور». این چارچوب اکنون با بحران‌های هم‌زمان مواجه است.

نخست، در سطح ژئوپلیتیکی، جنگ اوکراین نشان داد که اراده آمریکا برای شکل‌دهی یک‌جانبه به تحولات امنیتی، با مقاومت قدرت‌های بزرگ مواجه شده است. روسیه حذف نشد و در عین حال، چین نیز از این بحران برای تعمیق شکاف میان بلوک‌ها و تثبیت جایگاه جهانی خود بهره برد.

دوم، در سطح اقتصادی، جنگ‌های تعرفه‌ای، رقابت فناورانه شدید با چین و تلاش برای مهار زنجیره‌های تأمین، نشانه‌های ورود اقتصاد جهانی به مرحله‌ای از واگرایی ساختاری است. هم‌زمان، استفاده افراطی از تحریم، بسیاری از کشورها را به سمت سازوکارهای مالی جایگزین سوق داده است؛ روندی که به تضعیف تدریجی کارکرد دلار و کاهش کارآمدی ابزار تحریم انجامیده است.

سوم، در سطح نهادی، تضعیف سازمان ملل، خروج یابی اعتنایی آمریکا به برخی ترتیبات بین‌المللی و استانداردهای دوگانه در قبال بحران‌ها، مشروعیت اخلاقی نظم موجود را فرسوده کرده است. حتی در اسناد رسمی راهبردی آمریکا نیز اذعان به پایان دوره بلامنازع پساجنگ سرد و ورود به عصر رقابت قدرت‌های بزرگ مشاهده می‌شود.



در چنین فضایی، مجموعه‌ای از قدرت‌های مستقل یا تجدیدنظرطلب در حال افزایش هماهنگی برای کاهش وابستگی به ساختارهای تحت سیطره غرب هستند. چین با گسترش نفوذ اقتصادی و تبدیل شدن به شریک تجاری اول بسیاری از کشورها، جغرافیای اقتصاد جهانی را بازتعریف می‌کند. همچنین با برپایی سازمان‌های جایگزین همکاری‌های بین‌المللی را رهبری می‌کند. روسیه در برابر تلاش برای انزوای کامل مقاومت کرده و علیرغم فشارهای بسیار، بازیگری فعال در معادلات امنیتی و سیاسی باقی مانده است. انقلاب ایران نیز در قاموس برهم زننده نظم آمریکایی و مناسبات آن در منطقه غرب آسیا ظاهر شده است. گسترش و تقویت نیروهای محور مقاومت به رهبری ایران نیز نقشه‌های آمریکایی - صهیونیستی را در منطقه واژگون کرده است. سایر کشورها نیز در پی تنوع بخشی به شرکای خود و کاهش اتکاء به غرب هستند.

این روند از نگاه غرب به عنوان «اخلال در نظم» تصویر می‌شود، اما از زاویه‌ای دیگر، بیانگر گذار از تمرکز قدرت به سوی آرایش چندمرکزی در نظام بین‌الملل است؛ گذاری که بنیان‌های نظم آمریکامحور را به چالش می‌کشد. در میان بازیگران مؤثر در این روند، جمهوری اسلامی ایران واجد جایگاهی متمایز است. بسیاری از قدرت‌های نوظهور صرفاً در پی افزایش سهم خود در ساختار موجودند؛ اما ایران، علاوه بر مؤلفه‌های ژئوپلیتیکی و منطقه‌ای، حامل یک منطق هنجاری و تمدنی بدیل است.

گفتمان نفی سلطه، حمایت از مستضعفان، پیوند سیاست با اخلاق و تأکید بر استقلال، چارچوبی را شکل داده که مشروعیت مبنایی نظم آمریکامحور را زیر سؤال می‌برد. ایستادگی در برابر فشارهای حداکثری، حفظ ظرفیت‌های راهبردی و نقش‌آفرینی در معادلات منطقه‌ای، جمهوری اسلامی را به یکی از کانون‌های اصلی مقاومت در برابر تثبیت نظم یک‌جانبه بدل کرده است.

از این منظر، نقش ایران صرفاً در سطح موازنه قوا قابل تحلیل نیست؛ بلکه در سطح معنا و روایت نیز اهمیت دارد. تجربه جمهوری اسلامی نشان داده که می‌توان خارج از مدار تبعیت از هژمون عمل کرد و علی‌رغم فشارهای گسترده، تداوم یافت. این تجربه، الهام‌بخش سایر بازیگران مستقل و بخشی از فرایند فرسایش مشروعیت نظم موجود است. بعثت نخست، با ایجاد یک جامعه نوین بر مبنای ایمان، عدالت و برادری، نشان داد که حتی در تیره‌ترین شرایط نیز امکان شکل‌گیری نظامی متفاوت وجود دارد. امروز نیز «بعثت دوباره» را می‌توان استعاره‌ای برای احیای همین منطق در مقیاس جهانی دانست؛ ورود مجدد ایده‌ای که سیاست را به اخلاق، قدرت را به عدالت و نظم را به کرامت انسانی پیوند می‌زند.

در این چارچوب، تغییر نظم جهانی صرفاً نتیجه جابه‌جایی قدرت‌های مادی نیست، بلکه محصول بحران مشروعیت و معنا در نظم موجود و ظهور گفتمان‌های بدیل است. جمهوری اسلامی، به دلیل پیوند ساختاری میان قدرت سیاسی و ایده اسلامی، یکی از حاملان اصلی این گفتمان بدیل به شمار می‌آید. جهان معاصر در حال عبور از نظمی است که بر برتری طلبی، مداخله‌گری و انحصار نهادی استوار بود. این گذار، هم‌زمان با افول تدریجی ظرفیت‌های هژمونیک آمریکا و افزایش جسارت بازیگران مستقل برای بازتعریف جایگاه خود در نظام بین‌الملل رخ می‌دهد.

در چنین شرایطی، مفهوم بعثت بار دیگر معنایی راهبردی می‌یابد: لحظه ورود یک منطق تحول‌آفرین به دل نظم فرسوده. «بعثت دوباره» یعنی احیای ایده‌ای که می‌تواند مناسبات قدرت را از منطق سلطه به سمت عدالت و کرامت انسانی سوق دهد. جمهوری اسلامی ایران، در متن این گذار، نه صرفاً یک بازیگر منطقه‌ای، بلکه یکی از کانون‌های اصلی این تغییر معنایی و ساختاری در نظم جهانی است.



فرصت شکل دهی به نظم مطلوب برای جمهوری اسلامی ایران

انزوای رژیم، فرصت تبدیل ایران به یکی از قدرت‌های نظم جدید



محمد خانزاده
کارشناس رژیم صهیونیستی

غرب آسیا محل اصلی درگیری تغییر نظم

از سال ۲۰۰۸ میلادی بحث درباره تغییر نظم جهان در محافل فکری مطرح و از شروع جنگ روسیه و اوکراین تغییر مناسبات جهانی عیان شد. اما شاید بتوان نقطه عطف این تغییر را عملیات طوفان الاقصی دانست. این عملیات موازنه منطقه را به زیان رژیم صهیونیستی تغییر و برنامه راهبردی رژیم برای تثبیت نرم خود در منطقه را با مشکل مواجه کرد.

این عملیات و وقایع پس از آن، نظم منطقه را تحت تاثیر قرارداد و به همین دلیل رژیم صهیونیستی این جنگ و درگیری را جنگ پایانی توصیف کرد. در بعد جهانی نیز ادراک غرب بر اهمیت بالای درگیری‌های غرب آسیا و معادلات آن در نظم جدید جهان است. «موسسه مطالعات امنیت ملی» (INSS) که مهم‌ترین مرکز سیاست‌پژوهی و تصمیم‌سازی اسرائیل است، در سند منتشر شده خود درباره توصیه‌های سیاستی امنیت ملی رژیم صهیونیستی، درگیری‌های منطقه غرب آسیا را نه صرفاً درگیری بازیگران منطقه‌ای، بلکه محل اصلی نزاع دوجبهه مزبور دانسته و بیان می‌کند:

«درگیری در خاورمیانه و مبارزه برای شکست به اصطلاح «محور مقاومت» عمیقاً با تحولات جهانی و مبارزه گسترده‌تر برای هژمونی جهانی مرتبط است. اسرائیل باید قاطعانه خود را با اردوگاه لیبرال-دموکرات‌ها که به طور سنتی آرزوی جهانی مبتنی بر هنجارها، قوانین و توافقات را دارند، همسو کند.»

ابعاد این درگیری نیز صرفاً منحصر در بُعد نظامی نیست و دارای ابعاد گوناگون سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و... نیز است. این سند در بیان اهمیت این نبرد عنوان می‌کند:

«همانطور که جنگ روسیه و اوکراین به میدان نبرد محدود نمی‌شود، جنگ در خاورمیانه نیز به عرصه فیزیکی محدود نمی‌شود. در واقع، این دو درگیری طولانی‌مدت احتمالاً به عنوان رویارویی‌های جهانی محوری تلقی خواهند شد که مسیر نیمه اول قرن بیست و یکم را شکل خواهند داد.»

این درگیری‌ها حاصل صف‌آرایی دوجبهه مقابل یکدیگر است؛ جبهه خواهان حفظ نظم غربی به رهبری آمریکا و جبهه بازیگران تحول خواه که اعضای اصلی آن شامل ایران، روسیه و چین است.

فرصت شکل دهی به نظم مطلوب

اکنون که غرب آسیا محل اصلی درگیری میان دوجبهه است، فرصت مناسبی برای جمهوری اسلامی ایران برای نقش‌آفرینی در شکل دهی نظم مطلوب خود است. این نقش‌آفرینی الزامات مختلفی دارد اما یکی از پایه‌های آن، مقابله با برنامه‌های آمریکا و عامل اصلی آن در منطقه غرب آسیا است.

یکی از راهبردهای مهم که باید پیگیری شود، همراه کردن جهان اسلام برای مقابله با رژیم صهیونیستی در ابعاد مختلف، به ویژه ابعاد اقتصادی است. این مقابله می‌تواند برنامه اصلی آمریکا برای وابسته‌سازی منطقه به غرب را دچار اختلال کند.

طرح آمریکا کنترل منطقه با نقش محوری رژیم صهیونیستی است و برای جلوگیری از پیاده شدن این طرح، باید در ابتدا اقتصاد رژیم را مورد هدف قرار داد؛ زیرا علاوه بر ضربه اقتصادی که موجب تضعیف رژیم می‌شود، به لحاظ راهبردی نیز اهمیت ویژه‌ای دارد. ایالات متحده در سال‌های پس از شکل‌گیری رژیم صهیونیستی، سعی داشته است ابتدا پیوندهای اقتصادی میان کشورهای منطقه و رژیم در سطح مردم، نخبگان، تجار و دولت‌ها ایجاد کند. در صورت ایجاد پیوندهای اقتصادی، به خطر افتادن امنیت رژیم صهیونیستی به معنای به خطر افتادن منافع کشورهای است که با آن شراکت دارند لذا رفتار آن‌ها در جهت حفظ امنیت رژیم خواهد بود؛ در نتیجه در بعد سیاسی نیز تصمیماتی خواهند گرفت که این امنیت حفظ شود.



در نتیجه قطع روابط اقتصادی با رژیم صهیونیستی و وارد آوردن ضربه اقتصادی به آن، جزو گام‌های مهم در راستای نابودی رژیم خواهد بود. البته از سال‌ها پیش تاکنون موضوع ضربه اقتصادی به رژیم و حامیان آن در جهان مطرح بوده است و جنبش‌های متعددی در راستای این هدف به وجود آمده‌اند. نکته قابل تأمل آن است که عمده فعالیت این جنبش‌ها در کشورهای غیراسلامی (عمدتاً در اروپا و آمریکا) فعال هستند و تمرکز آن‌ها بر روی شرکت‌های حامی رژیم و همچنین کالاهای مصرفی مردم است؛ لذا ضربه‌ی مستقیم تجاری به رژیم صهیونیستی وارد نمی‌کند. اکنون با توجه به شرایط موجود و فضای ایجاد شده، می‌توان سطح کنش را در جهان اسلام ارتقا داد و تجارت این کشورها با رژیم صهیونیستی را هدف قرار داد.

اکنون شرایط جهانی نیز برای نیل به سمت این هدف فراهم است. جنایات رژیم صهیونیستی پس از طوفان الاقصی، چهره واقعی این رژیم را در جهان نمایان و منجر به انزوای این رژیم نزد افکار عمومی دنیا شد. در نتیجه این موضوع تحت فشار افکار عمومی، به حاکمیت‌های کشورهای مختلف جهان سرایت و منجر به مقابله با رژیم صهیونیستی در سطوح مختلف شد. به عنوان مثال، دولت کلمبیا در نتیجه‌ی اعتراضات مردمی، صادرات زغال سنگ به سرزمین‌های اشغالی را تحریم کرد. این موضوع از این حیث حائز اهمیت است که زغال سنگ سومین سوخت مصرفی رژیم و کلمبیا تامین‌کننده ۷۰٪ آن است.

این اقدامات به حدی گسترش پیدا کرده است که رژیم صهیونیستی دستوری به وزارت امور راهبردی خود داده است که ابعاد این اقدامات را احصا و برنامه‌ای برای مقابله با آن پیشنهاد کند. همچنین در گزارشی که از سوی کارگروه مقابله با تحریم (تشکیل شده از سوی شورای روسای دانشگاه‌های اسرائیل) تهیه شده از «بی‌تفاوتی و سهل‌انگاری کابینه نتانیاها در رسیدگی به این پدیده» انتقاد کرده است. در این گزارش آمده است که «تصویر منفی اسرائیل در اروپا چنان ریشه دوانده است که گام‌های دیپلماتیک به تنهایی برای تغییر تصویر به وجود آمده کافی نیست و توقف جنگ منجر به کاهش شدت تحریم نشده و شاید برعکس، تحریم‌ها افزایش هم یافته است. طبق این داده‌ها، ۵۷ درصد از تحریم‌ها با جلوگیری از مشارکت محققان در تیم‌های تحقیقاتی بین‌المللی بر آنها تأثیر می‌گذارند و در نتیجه آنها را از مشارکت در پروژه‌های پیشرو و تأمین بودجه تحقیقاتی محروم می‌کند. ۲۲ درصد از موارد شامل قطع روابط بین دانشگاه‌های اروپایی و مؤسسات اسرائیلی، ۷ درصد تحریم‌های اعمال شده توسط انجمن‌های حرفه‌ای و ۱۴ درصد شامل توقف همکاری در برنامه‌های بین‌المللی مانند تبادل دانشجو و برنامه‌های پس‌ادکتری است.

همچنین او در کنفرانسی اظهار داشت که این رژیم باید «روی عملیات تأثیرگذاری رسانه‌ای» در فضای مجازی سرمایه‌گذاری کند تا از تأثیرگذاری منفی ناشی از انزوا بکاهد.



نتیجه‌گیری

جمهوری اسلامی ایران باید بایک برنامه مدون و مشخص، پروژه انزوای رژیم صهیونیستی در تمام ابعاد را پیگیری کند که شروع آن انزوای اقتصادی خواهد بود. تحقق این امر باعث عدم کارایی رژیم صهیونیستی برای پیشبرد طرح غرب و قطع پشتیبانی از آن خواهد شد.

در نتیجه این اقدام قدرت جمهوری اسلامی را به عنوان بازیگر اصلی یکی از مهم‌ترین مناطق جهان افزایش خواهد یافت و آن را به یکی از مهم‌ترین و قدرتمندترین بازیگران نظم جدید تبدیل خواهد کرد. لذا مسیر برای شکل‌دهی به نظم مطلوب ایران هموار خواهد شد.



نقش چین در دوران گذار و شکل دهی به نظم نوین



دانیال باروتکوب‌زاده کارشناس مسائل چین

مقدمه

از زمان پایان جنگ جهانی دوم تا میانه دهه ۲۰۰۰، نظم لیبرال آمریکایی تعیین کننده بلامنازع تعاملات سیاسی و اقتصادی جهانی بود. کشورهایی که در صدد به چالش کشیدن این نظم بودند یا حذف شدند و یا به شدت تحت فشار قرار گرفتند. اگر بخواهیم به مواردی در دسته اول اشاره بکنیم، می‌توان لیبی را به عنوان یکی از بارزترین موارد حذف (۲۰۱۱) و ایران را به عنوان یکی از کشورهایی که تحت فشارهای شدید غرب هستند نام ببریم. کشور چین در دوران مائو (۱۹۴۹-۱۹۷۶) از بازیگرانی بود که اقدامات زیادی علیه آمریکا و نظم مطلوبش انجام داد؛ از جنگ کره و تقابل مستقیم با نیروهای آمریکایی گرفته تا مسلح کردن و آموزش دادن چریک‌های چپ در آفریقا. پس از مرگ مائو و روی کار آمدن دنگ شیائوپنگ چین رویکرد متفاوتی را در پیش گرفت. در این قسمت ضمن بررسی سیر تاریخی تحول چین، به اثرات و اقداماتی که این کشور در تضعیف نهادهای نظم غربی و به چالش کشیدن آمریکا داشته است پرداخته خواهد شد.

سیر تحول چین

پس از روی کار آمدن حزب کمونیست چین در سال ۱۹۴۹ و پیروزی در جنگ داخلی، مائو به عنوان رهبر چین، سیاست‌های انقلابی را اعمال کرد و به دنبال صدور انقلاب کمونیستی و ایدئولوژی مائوئیستی رفت. از همان زمان چین در تلاش بود تا نفوذ خود را در کشورهای جنوب جهانی بالا ببرد و در مقابل دو قطب آن زمان یعنی شوروی و آمریکا عرض اندام کند. به دلیل ضعف شدید اقتصادی و سیاست‌های توسعه‌ای اشتباه مائو این کشور آسیب‌های شدیدی دید. به طور مثال در سیاست «جهش بزرگ رو به جلو»، به علت نابودی کشاورزی چین که یکی از اثرات این سیاست بود، قحطی بزرگی سراسر کشور را در بر گرفت که تخمین زده می‌شود بیش از ۲۰ میلیون نفر جان خود را به این دلیل از دست دادند. پس از مرگ مائو، حکمرانان جدید به رهبری دنگ شیائوپینگ اقدام به اصلاحات اقتصادی و بازکردن کشور و هم‌چنین عبور از سیاست‌های واپس‌گرایانه مائو کردند و از آن زمان کشور به سمت رشد حرکت کرد.

در دهه ۲۰۰۰ چین به عضویت سازمان‌هایی مثل سازمان تجارت جهانی و صندوق بین‌المللی پول درآمد و رشد بی‌نظیری را در اقتصاد خود تجربه کرد. هرچند چین همیشه خود را تابع قوانین این نهادها معرفی کرده اما به صورت کلی می‌توان گفت که نگاهی ابزاری به این سازمان‌ها داشته و هر جا قواعد سازمان‌های مذکور با قوانین پکن هم خوانی نداشته، پکن شروع به دور زدن نرم یا تفسیر حداقلی از قواعد این سازمان‌ها کرده است و هر جا لازم بوده سازمان‌های مکمل و جایگزین این نهادها را تأسیس کرده است که در بخش بعدی به آن‌ها پرداخته خواهد شد. چین حالا تبدیل به کارخانه دنیا شده بود و کالاهای ارزان قیمت چینی بازار جهانی را قبضه کرد. بنا به اعتراف آمریکایی‌ها در سند امنیت ملی ۲۰۲۵، تصور بر این بود که عضویت چین در سازمان‌های جهانی رفتار این کشور را تعدیل خواهد کرد و او را به بازیگری متعهد به نظم [غربی] تبدیل می‌کند اما چنین نشد. چین در خفا و با استفاده از مشغولیت‌های آمریکا در مناطق مختلف مانند غرب آسیا، تبدیل به یک گول مهارناپذیر اقتصادی شد. زنجیره تأمین دنیا به شدت وابسته به کالاهای چینی شد و دیگر امکان نادیده گرفتن این کشور وجود نداشت.

۱. Greatleapforward

بازار جهانی را قبضه کرد. بنا به اعتراف آمریکایی‌ها در سند امنیت ملی ۲۰۲۵، تصور بر این بود که عضویت چین در سازمان‌های جهانی رفتار این کشور را تعدیل خواهد کرد و او را به بازیگری متعهد به نظم [غربی] تبدیل می‌کند اما چنین نشد. چین در خفا و با استفاده از مشغولیت‌های آمریکا در مناطق مختلف مانند غرب آسیا، تبدیل به یک گول مهارناپذیر اقتصادی شد. زنجیره تأمین دنیا به شدت وابسته به کالاهای چینی شد و دیگر امکان نادیده گرفتن این کشور وجود نداشت.

اقدامات چینی متزلزل کننده نظم

اقداماتی که چین در راستای سیاست‌های خود برای نزدیک شدن به نظم مبتنی بر چندجانبه‌گرایی و چندقطبی انجام داده است، عمدتاً حول دو محور خلاصه می‌شوند

- نهادهای بین‌المللی موازی
- ابتکارات جهانی چین



نهادهای بین‌المللی موازی

چینی‌ها در سال‌های اخیر ضمن تلاش برای افزایش نفوذ خود در سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی موجود مانند انواع انشعابات سازمان ملل، اقدام به تأسیس نهادهای موازی با نهادهای موجود کرده‌اند؛ به طور مثال، «بانک توسعه زیرساخت آسیایی»^۱ را می‌توان نهادی موازی با بانک جهانی دید. این نهاد در سال ۲۰۱۶ تأسیس شد و دارای ۱۱۰ عضو (از جمله کشورهای اروپایی مثل آلمان و فرانسه) است.

این نهاد تا کنون بیش از ۶۸ میلیارد دلار در بیش از ۳۵۰ پروژه در ۷۰ کشور دنیا سرمایه‌گذاری کرده است^۲ و با تأمین تسهیلات مالی به کشورهای عضو، به عنوان بدیلی برای نهادهای غربی عمل می‌کند و نفوذ این نهادها را کاهش می‌دهد. سازمان همکاری‌های شانگهای که در ابتدا به عنوان یک نهاد امنیتی بین چین و روسیه و کشورهای آسیای مرکزی شکل گرفت، اکنون علاوه بر فعالیتهای ابتدایی خود مانند برگزاری رزمایش و همکاری‌های امنیتی، عمدتاً ذیل سازمان (شانگهای پلاس) به فعالیتهای اقتصادی و راهبردی نیز می‌پردازد. برای پرداختن به سازمان‌ها یا نهادها یا سازوکارهایی با کاربردهای مشابه، می‌توان به سازمان بریکس و سازوکار مالی «سامانه پرداخت بین‌بانکی فرامرزی»^۳ اشاره کرد.



۱. AIIB

۲. داده‌های تارنمای بانک توسعه زیرساخت آسیایی: <https://impact.aiib.org>

۳. Cross-Border Interbank Payment System (CIPS)

ابتکارات جهانی چین

چین با معرفی ابتکارات جهانی خود در تلاش است تا به اهداف عمدتاً گفتمانی خود برسد. ابتکاراتی مانند «تمدن جهانی»، «حکمرانی جهانی»، «امنیت جهانی» و «توسعه جهانی» که در راستای گفتان جامعه بشری با سرنوشت مشترک ایجاد شده‌اند، دارای اهدافی مثل توسعه بدون پیش شرط برای همه کشورهای جهان، امنیت جمعی و چندجانبه‌گرایی هستند. این ابتکارات، چین را برای کشورهای جنوب جهانی بسیار جذاب می‌کنند. چین ذیل این ابتکارات نفوذ خود را در کشورهای مختلف افزایش داده است؛ به طور مثال ذیل ابتکار امنیت جهانی اقدام به میانجیگری بین ایران و عربستان در سال ۲۰۲۳ میلادی^۱ و آموزش نیروی پلیس در تعدادی از کشورهای آفریقایی و همچنین ایجاد پایگاه نظامی در جیبوتی کرده که تنها پایگاه برون مرزی این کشور تا به این لحظه است. همه این‌ها در نهایت وزن چین را به عنوان یک قدرت نوظهور بالا می‌برد و توان نقش آفرینی این کشور را تقویت می‌کند.

نمایندگی جنوب جهانی و رشد فناوری

چینی‌ها اکنون خود را نماینده کشورهای جنوب جهانی می‌دانند و با توجه به عدم وجود برنامه‌ای منسجم برای جنوب جهانی طبق سند امنیت ملی ۲۰۲۵ آمریکا در کشورهای غربی، نفوذ چین از بسیاری از آن‌ها در مناطقی چون آفریقا و جنوب شرق آسیا بیشتر است. چین اکنون شریک تجاری اصلی اکثریت کشورهای جهان است و مدتی است که به جای حجم تولید به سمت تولید کالاهای فناورانه و با کیفیت رفته و در زمینه‌هایی مثل تولید خودروهای برقی و زیرساخت‌های انرژی پاک بی‌رقیب است.

۱- گزارش خبرگزاری رسمی People Daily چین از میانجی‌گری چین بین ایران و عربستان و قرار گرفتن آن به عنوان نمونه‌ای از اجرای موفق ابتکار امنیت جهانی

<https://en.people.cn/n0315/2023/3/c10222548-90000.html>

نتیجه‌گیری

امروزه کشور چین تحت حاکمیت حزب کمونیست و رهبری «شی جینپینگ» توانسته به حدی از توانایی برسد که آمریکایی‌ها در آخرین سند امنیت ملی خود، آن را یک قدرت هم‌تراز تلقی می‌کنند. در این متن مشخص شد که چین در راستای تغییر دادن رویه‌های موجود نظم فعلی و مقابله با یکجانبه‌گرایی غربی اقدامات مؤثری انجام داده است. همه این موارد این گزاره را اثبات می‌کند که چین تنها کشوری است که هم توانایی و هم اراده برای تغییر نظم موجود را دارد و در راستای این هدف اقدامات مهمی نیز انجام داده است.



سند امنیت ملی آمریکا و تحریم علیه روسیه در نسبت با اروپا



سید حامد ترابی کارشناس مسائل تحریم

سند امنیت ملی آمریکا به عنوان یکی از اسناد اساسی دولت‌های مستقر و نقشه‌ی راهی برای سیاست خارجی دولت‌های آمریکا محسوب می‌شود. این سند همواره به مسائل اصلی و کلان امنیت ملی آمریکا از منظر واشنگتن می‌پرداخت و می‌توان تهدیدات اصلی از منظر آمریکا را در این سند مشاهده نمود. البته سند امنیت ملی سال ۲۰۲۵ از نظر ساختار با اسناد قبل از خود تفاوت دارد. در این سند اشاره ویژه به روسیه نشده است، بلکه روسیه به عنوان تهدید یا نقطه مقابل اتحادیه اروپا مورد بررسی قرار گرفته است.

در سند امنیت ملی آمریکا نکاتی در مورد روسیه در تقابل با اتحادیه اروپا آورده شده که محور آن جلوگیری از ایجاد مجدد جنگ و ثبات استراتژیک بین اروپا و روسیه است. اما نکته مهم در مورد راهبرد آمریکا برای رسیدن به این هدف است. به نظر می‌رسد آمریکا رسیدن به این هدف را با دو راهبرد پیگیری می‌کند. راهبردهایی که در آن روح کلی سند امنیت ملی آمریکا یعنی دکترین مونروئه به روایت ترامپ در آن رعایت شده.



راهبرد اول تکیه بیشتر اروپا به خود و تبدیل شدن به یک متحد قوی برای آمریکاست. آمریکا در سند امنیت ملی خود بر این موضوع تاکید می‌کند که اروپا به جز در حوزه سلاح هسته‌ای در سایر موارد می‌تواند به ظرفیت‌های خود در مقابله با روسیه تکیه کند. آمریکا از اروپا می‌خواهد با تقویت خود و پذیرش بار امنیتی در مقابله با روسیه به آمریکا به عنوان پشتیبان نگاه کند، نه پیشبرنده تقابل اروپا و روسیه. سند امنیت ملی آمریکا در همین زمینه در مورد اروپا می‌نویسد:

«توانمندسازی اروپا برای ایستادن روی پای خود و فعالیت به عنوان گروهی از کشورهای مستقل همسو، از جمله با بر عهده گرفتن مسئولیت اصلی دفاع از خود، بدون تسلط هیچ قدرت متخاصمی»^۱

۱. Enabling Europe to stand on its own feet and operate as a group of aligned sovereign nations, including by taking primary responsibility for its own defense, without being dominated by any adversarial power;

اگر از منظر تحریم به ماجرا نگاه کنیم به نظر می‌رسد این موضوع در مورد تحریم نیز صادق است. آمریکا در دوره ترامپ تنها دو اقدام تحریمی علیه روسیه انجام داده است. یکی اعمال تعرفه بر هند و دیگری اعمال تحریم بر دو شرکت بزرگ نفتی روسیه. نکته مهم در مورد هر دو اقدام این است که این اقدامات به نوعی اقدامات راهبردی بوده‌اند و منشا یک اتفاق جدید بوده‌اند. اما آمریکا مسئولیت ادامه مسیر و استفاده از این ابزار را متوجه اروپا می‌داند. چه از نظر افزایش سطح تحریم و چه اعمال تعرفه بیشتر بر کشورهای همکار روسیه نظیر چین. راهبرد دوم آمریکا برای رسیدن به هدف، کاهش وابستگی و همکاری اروپا با روسیه و چین است. این رویکرد که قبلاً نیز در قانون پسا آمریکا نیز مورد توجه قرار گرفته بود و با جنگ روسیه و اوکراین تعمیق پیدا کرد، در سند امنیت ملی آمریکا نیز خودش را نشان می‌دهد. در این سند آمریکا از یک سو اتحادیه اروپا را به دلیل اتخاذ رویکردی مخالف این موضوع مورد انتقاد قرار می‌دهد و در بخشی از سند تأسیس کارخانه توسط آلمانی‌ها در چین و استفاده از گاز روسیه را نشان وابسته شدن اروپا می‌داند. از طرف دیگر این سند به افزایش و احیای صادرات انرژی آمریکا در موارد متعدد تأکید دارد. با بالا گرفتن جنگ روسیه و اوکراین و کاهش واردات انرژی اروپا از روسیه در اثر تحریم‌ها، آمریکا به یکی از مهم‌ترین صادرکنندگان انرژی به اروپا تبدیل شده است. به طوری که براساس آمار در سال ۲۰۲۱ سهم روسیه در مجموع واردات گاز روسیه ۴۵ درصد و سهم آمریکا تنها ۵.۵ درصد بود، این درحالی است که در سال ۲۰۲۴، سهم روسیه به ۱۱ درصد کاهش یافت و سهم آمریکا به ۱۶.۵ درصد افزایش پیدا کرد. این موضوع در مورد سایر حوزه‌های انرژی نیز تقریباً صادق است^۲. بنابراین هم از جهت آسیب‌پذیری کمتر اروپا به عنوان متحد آمریکا و هم از جهت نگاه سند به افزایش صادرات انرژی آمریکا به نظر می‌رسد عدم وابستگی اروپا به روسیه در ایجاد ثبات در اروپا در نسبت با روسیه برای آمریکا اهمیت دارد.



۱. روزرسان، تحلیل، ساختاری تحریم‌های غرب علیه روسیه، سید حامد ترابی، آیساستنت؛

این موضوع نشان می‌دهد که آمریکا همچنان نتیجه تحریم‌های اعمالی علیه روسیه بعد از جنگ روسیه و اوکراین را دنبال خواهد کرد. در واقع براساس چشم‌اندازی در سند طراحی شده است، ثبات استراتژیک اروپا در مقابل روسیه در گرو قوی شدن اروپا و کاهش وابستگی‌های اروپا به روسیه و تبدیل شدن به یک متحد قوی البته ذیل هماهنگی و راهبردی آمریکا است. لذا به نظر می‌رسد حتی در صورت پایان جنگ اوکراین که از اهداف سند امنیت ملی آمریکا ۲۰۲۵ است، روابط اقتصادی بین روسیه و غرب و مشخصاً اتحادیه اروپا به حالت گذشته برنگردد. بنابراین به نظر می‌رسد تحریم‌های اعمالی غرب علیه روسیه اگرچه ممکن است به دلیل توافق برای پایان جنگ کاهش پیدا کند، اما به صورت زیرساختی و کامل از بین نمی‌رود.



رقابت چین و آمریکا در پرتو گذار به نظم جهانی جدید

فاطمه فهیمی کارشناس مسائل چین و آمریکا

مقدمه

در دو دهه اخیر، نظم بین‌المللی لیبرال شکل گرفته پس از جنگ سرد به تدریج وارد مرحله فرسایش و گذار شده است. بحران مالی ۲۰۰۸، تشدید شکاف‌های اقتصادی، تشدید رقابت‌ها و منازعات ژئوپلیتیک در اروپا، خاورمیانه و شرق آسیا، تضعیف نهادهای چندجانبه و ناتوانی آن‌ها در مدیریت بحران‌های بزرگ امنیتی و انسانی، همگی نشانه‌هایی از پایان دوره هژمونی بلامنازع آمریکا و آغاز دوره‌ای از بازاریابی ساختاری نظام جهانی‌اند. با این حال، در میان عوامل متعدد این گذار - از جنگ‌ها و بحران‌های منطقه‌ای تا تغییرات اقلیمی و تحولات فناوری - رقابت راهبردی میان چین و آمریکا به مهم‌ترین نیروی نظم‌ساز در قرن حاضر تبدیل شده است. این رقابت نه یک منازعه صرفاً دوجانبه، بلکه قانون اصلی بازتعریف قواعد، نهادها و موازنه‌های قدرت در نظام بین‌الملل آینده است. از منظر نظریه‌های انتقال قدرت و چرخه‌های هژمونیک، نظم‌های بین‌المللی زمانی دگرگون می‌شوند که یک قدرت در حال خیزش، توانایی‌های مادی و نهادی لازم برای به چالش کشیدن قدرت مسلط را به دست آورد و همزمان از مشروعیت گفتمانی برای نقد نظم موجود برخوردار شود. در این چارچوب چین تنها بازیگری است که به صورت همزمان برای دستیابی به این مولفه‌ها حرکت کرده. این کشور دیگر تنها یک بازیگر اقتصادی بزرگ نیست، بلکه در حال تبدیل شدن به یک قدرت جامع است که در ابعاد فناورانه، نهادی، نظامی و گفتمانی ظرفیت شکل‌دهی به قواعد بازی جهانی را دارد. در مقابل، آمریکا تلاش می‌کند با ترکیبی از مهار فناورانه، ائتلاف‌سازی ژئوپلیتیک و امنیتی سازی اقتصاد جهانی، موقعیت برتر خود را حفظ کند. حاصل این وضعیت، نه صرفاً تشدید تنش میان دو دولت، بلکه ورود کل نظام بین‌الملل به مرحله‌ای از رقابت ساختاری است که ویژگی‌های نظم آینده را رقم خواهد زد.

ستون‌های اصلی رقابت

حوزه‌های راهبردی زیر، ستون‌های قدرت در قرن بیست و یکم را تشکیل می‌دهند. ماحصل رقابت در هر یک از این حوزه‌ها تعیین‌کننده چارچوب‌ها و ماهیت نظم آینده خواهد بود.

نخست، فناوری‌های نوظهور به مثابه زیرساخت بنیادی نظم آینده. رقابت چین و آمریکا در حوزه‌هایی چون هوش مصنوعی، کلان‌داده، نیمه‌هادی‌ها، محاسبات کوانتومی و زیست‌فناوری، صرفاً بر سر سهم بازار یا برتری اقتصادی نیست، و بلکه بر تسلط بر زیرساخت‌های شناختی-محاسباتی و قواعد حکمرانی تمدن دیجیتال آینده متمرکز است. کشوری که بر زنجیره ارزش این فناوری‌ها، بر استانداردها، بر رژیم‌های حقوقی داده و بر چارچوب‌های اخلاقی و امنیتی آن‌ها تسلط یابد، در عمل معماری قدرت جهانی را شکل خواهد داد. تلاش آمریکا برای محدودسازی دسترسی چین به فناوری‌های پیشرفته و در مقابل، راهبرد خودکفایی فناورانه و استانداردسازی بین‌المللی چین، نشان می‌دهد که این میدان، قلب رقابت نظم‌ساز دو قدرت است.



دوم، حوزه انرژی و رقابت همزمان بر سر منابع سنتی و نوین. گذار جهانی به انرژی‌های نوری و بلامدت است، اما تحولات سیاسی در آمریکا. به ویژه بازگشت رویکردهای دولت ترامپ. نشان می‌دهد که رقابت ژئوپلیتیکی در حوزه انرژی نه به سوی جانشینی کامل سوخت‌های فسیلی، بلکه به سوی تداوم رقابت در هر دو حوزه سنتی و نوین در حرکت است. در اسناد راهبردی جدید آمریکا، از جمله راهبرد امنیت ملی ۲۰۲۵، تسلط بر منابع و زیرساخت‌های انرژی به صراحت در زمره منافع حیاتی آمریکا تعریف شده است؛ امری که بیانگر تداوم نگاه ژئوپلیتیکی به نفت، گاز و مسیرهای انتقال آن‌ها، همزمان با رقابت فزاینده بر سر زنجیره‌های تأمین انرژی‌های پاک است. در این چارچوب، رقابت چین و آمریکا بر سر انرژی صرفاً اقتصادی یا زیست‌محیطی نیست، بلکه ابعاد ژئواستراتژیک و نظامی نیز یافته است. تسلط بر خاک‌های کمیاب، باتری‌های پیشرفته، فناوری‌های ذخیره‌سازی و... علاوه بر نقش آن‌ها در گذار سبز، مستقیماً با توانمندی‌های نظامی آینده پیوند خورده است. چین با سرمایه‌گذاری گسترده در این زنجیره‌ها و کسب برتری صنعتی و فناورانه در تولید و پالایش خاک‌های کمیاب، تولید پیل‌های خورشیدی، خودروهای برقی و باتری، نه تنها مزیت اقتصادی بلکه یک اهرم ژئوپلیتیکی و نظامی نوظهور در نظم در حال شکل‌گیری به دست آورده است. در مقابل، آمریکا می‌کوشد از طریق بازسازی زنجیره‌های تأمین، هم‌پیمان‌سازی صنعتی و پیوند زدن امنیت انرژی با امنیت ملی، این برتری را مهار کند.

سوم، زیرساخت‌های فیزیکی و دیجیتال جهانی جریان‌های کلیدی اقتصاد و امنیت بین‌الملل. بنادر، راه‌آهن‌ها، شبکه‌های فیبر نوری، کابل‌های زیردریایی، ماهواره‌ها و شبکه‌های ارتباطی نسل جدید جریان‌های اصلی اقتصاد، لجستیک و سیاست جهانی‌اند و در این میان، گذرگاه‌ها و تنگه‌های دریایی حیاتی مانند کانال پاناما، مالاکا و تنگه تایوان نقش تعیین‌کننده‌ای در امنیت و جریان تجارت جهانی ایفا می‌کنند. ابتکار کمربند و راه چین را می‌توان تلاشی نظام‌مند برای بازطراحی جغرافیای اتصال جهانی دانست؛ تلاشی که به پکن امکان می‌دهد نه تنها جریان کالا و سرمایه، بلکه قواعد حکمرانی زیرساخت و استانداردهای فنی و ارتباطی را نیز شکل دهد.

همزمان توسعه ظرفیت کشتی‌سازی، لجستیک حمل‌ونقل دریایی و مدیریت زنجیره‌های تأمین، به چین مزیت ژئوپلیتیکی قابل توجهی می‌بخشد. تلاشی که در صورت موفقیت، به پکن امکان می‌دهد نه تنها در جریان تجارت، بلکه در قواعد حکمرانی زیرساخت و استانداردهای فنی نیز نقش محوری ایفا کند. رقابت آمریکا و متحدانش برای ارائه الگوهای بدیل زیرساختی، نشان‌دهنده درک این واقعیت است که کنترل شبکه‌ها، به معنای نفوذ در قواعد نظم است. چهارم، رقابت نظامی. بعد نظامی و امنیتی رقابت میان چین و آمریکا از سطح برتری متعارف فراتر رفته و به حوزه‌های بازدارندگی چند بعدی، فضای سایبری، فضا و تسلیحات پیشرفته گسترش یافته است. توازن قوا در منطقه هند و اقیانوسیه، مسئله تایوان، توسعه موشک‌های مافوق صوت و نظامی‌سازی فضا، همگی بیانگر آن‌اند که رقابت چین و آمریکا تنها اقتصادی یا نهادی نیست، بلکه با معماری امنیتی نظم آینده نیز گره خورده است.



پنجم، مشروعیت گفتمانی. چین با ارائه گفتمان خود برپایه برابری حاکمیتی، عدم مداخله، توسعه محوری و احترام به مسیرهای متنوع مدرنیزاسیون، در حال تثبیت هنجارهای جدیدی برای نظم بین‌الملل است. این رویکرد، همراه با ارائه منابع مالی، زیرساخت و فناوری بدون الزامات سیاسی سخت‌گیرانه، باعث شده است که بسیاری از کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، چین را نه به عنوان یک هژمون سلطه‌جو، بلکه به عنوان شریک توسعه و واسطه‌ای برای موازنه قدرت در برابر آمریکا تلقی کنند. از منظر گفتمانی، یکی از پیامدهای مهم این رویکرد، مخالفت چین با اتحادسازی‌های نظامی و ائتلاف‌های امنیتی تحت رهبری آمریکا است؛ اقدامی که به تقویت جایگاه چین در میان کشورهای در حال توسعه کمک می‌کند و آن‌ها را به مشارکت در هنجارسازی و موازنه قدرت تشویق می‌کند. از این رو، چین نه تنها بازیگر اقتصادی و فناورانه، بلکه یک نهادساز و هنجارساز گفتمانی در حال ظهور است که قواعد مشروعیت، عدالت توسعه و برابری حاکمیتی را بازتعریف می‌کند و جایگاه خود را در رقابت نظم جهانی تثبیت می‌نماید.

ششم، نهادسازی و ساختارهای بین‌المللی. همزمان با تلاش هنجاری، چین در عرصه نهادسازی بین‌المللی نیز حکمرانی مطلوب خود بر جهان را پیگیری می‌کند. در این زمینه، چین، آمریکا را کشوری معرفی می‌شود که از قواعد و هنجارهای نظم پس از جنگ جهانی دوم تخطی کرده و به سوی هژمونی یک‌جانبه و سلطه‌طلبانه رفته است و خود را حافظ نظم و ساختارهای چندجانبه‌ای می‌بیند که پس از جنگ جهانی دوم شکل گرفته است. از منظر چین، نهادهایی مانند سازمان ملل و دیگر سازمان‌های چندجانبه چارچوب‌های مهمی برای ثبات و همکاری جهانی فراهم می‌کنند. این نهادها باید تا جای ممکن حفظ شوند اما باید به گونه‌ای اصلاح شوند که بیش از گذشته بازتاب دهنده منافع کشورهای در حال توسعه و جنوب جهانی باشند. رویکرد عملی چین، ترکیبی از حفظ و اصلاح این نهادهاست. در عین حال، چین در مواردی که نهادهای موجود را ناکارآمد دیده است به سمت طراحی سازوکارهای جایگزین حرکت کرده است. نمونه‌های این رویکرد شامل تأسیس بانک AIIB، گروه بریکس و سازمان همکاری شانگهای است.

هفتم، رقابت ارزی و جایگزینی دلار. یکی دیگر از وجوه مهم رقابت، سلطه ارز جهانی است. دلار آمریکا، به عنوان ارز اصلی تجارت و ذخیره ارزی جهانی، بخشی از قدرت هژمونیک اقتصادی و ژئوپلیتیکی آمریکا را شکل می‌دهد. چین با ایجاد سازوکارهای مالی جایگزین مانند CIPS، معاملات کالایی و نفتی با یوان بین‌المللی و تسویه دوجانبه با کشورهای شریک، در تلاش است بخش‌هایی از سلطه دلار را کاهش دهد و هژمونی مالی جزئی خود را تثبیت کند. این فرآیند علاوه بر مزیت اقتصادی، به چین امکان می‌دهد در طراحی قواعد مالی و استانداردهای تجاری جهانی نقش فعال‌تری داشته باشد و استقلال مالی کشورها از دلار آمریکا را تقویت کند.

نظم آینده در پرتو این رقابت

رقابت چین و آمریکا، با پوشش همزمان ابعاد فناورانه، ژئواکونومیک، نهادی، نظامی و گفتمانی، مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده شکل و محتوای نظم بین‌المللی در حال ظهور است. این رقابت نه تنها توزیع قدرت، بلکه تعریف مشروعیت، قواعد بازی، چارچوب‌های توسعه را دگرگون خواهد کرد. آمریکا مدافع نظمی است که در آن برتری فناوری، شبکه ائتلاف‌های امنیتی و کنترل نهادهای بین‌المللی، جایگاه محوری آن را تضمین می‌کند. چین در مقابل، خواهان نظمی چندقطبی‌تر، کمتر متمرکز بر هژمونی یک قدرت، و مبتنی بر توزیع متوازن‌تر منافع و قواعد است؛ نظمی که در آن کشورهای جنوب جهانی نقش فعال‌تر و پررنگ‌تری در حکمرانی جهانی داشته باشند و مشارکت اقتصادی، توسعه‌ای و سیاسی آنان افزایش یابد.

در میانه این رقابت، شکل دقیق نظم بین‌المللی آینده هنوز قابل پیش‌بینی نیست و نتیجه رقابت در هریک از حوزه‌های بالا، عامل تعیین‌کننده‌ای در ماهیت و قواعد نظم بین‌المللی آینده خواهد بود. چین در برخی از این حوزه‌ها به خصوص بخشهای سخت و فناورانه توانسته است به آمریکا نزدیک شده و گاهی هم توانسته از آن پیشی بگیرد. به صورتی که آمریکا اکنون به عنوان یک قدرت تقریباً هم‌تایاد می‌کند. در لایه‌های گفتمانی و مالی چین بدیل‌های خود را ارائه کرده و پیوسته برای تقویت آن تلاش می‌کند. هر چند در این لایه‌ها گفتمان و ساختارهای مبتنی بر هژمونی آمریکا به شدت تضعیف شده است اما تا تسلط چین بر آنها فاصله زیادی وجود دارد. آنچه اکنون از آینده نظم در حال گذار روشن است این است که هژمونی آمریکا نسبت به گذشته تضعیف شده و روندهای چندقطبی‌تر و توزیع‌شده‌تر قدرت بروز پیدا می‌کنند. در این شرایط با وجود آنکه رقابت چین و آمریکا محوری‌ترین وجه شکل دهنده به نظم جدید دیده می‌شود اما سایر جریان‌ها و دولت‌های مخالف آمریکا، با کاهش مشروعیت نظم آمریکا محور و افزایش هزینه‌های هژمونیک آمریکا، ظهور نظم جایگزین را تسریع می‌کند و می‌توانند در چگونگی شکلگیری و ماهیت آن موثر باشند. اقدامات هریک از این گروه‌ها در صورتی که بتواند با هم هماهنگ شود، تهدیدات پیچیده‌تری را برای آمریکا ایجاد می‌کند. نگرانی از انسجام و هم‌افزایی بازیگران متخاصم امروز به یکی از محوری‌ترین نگرانی‌های آمریکا در این رقابت تبدیل شده است که در اسناد راهبردی و قوانین دفاعی آمریکا نیز بروز پیدا کرده است. در این شرایط ایران می‌تواند با حضور فعال و هوشمندانه در این فرآیندها اولاً نقش خود را به عنوان یک بازیگر مؤثر در موازنه قدرت و توسعه قواعد آینده تثبیت نماید و ثانیاً نظم منطقه را مطابق با اهداف خود تنظیم کند.



تحریم در آیین‌های نظم جدید جهانی



محمد مهدی عمادی مقدم کارشناس مسائل بین‌الملل

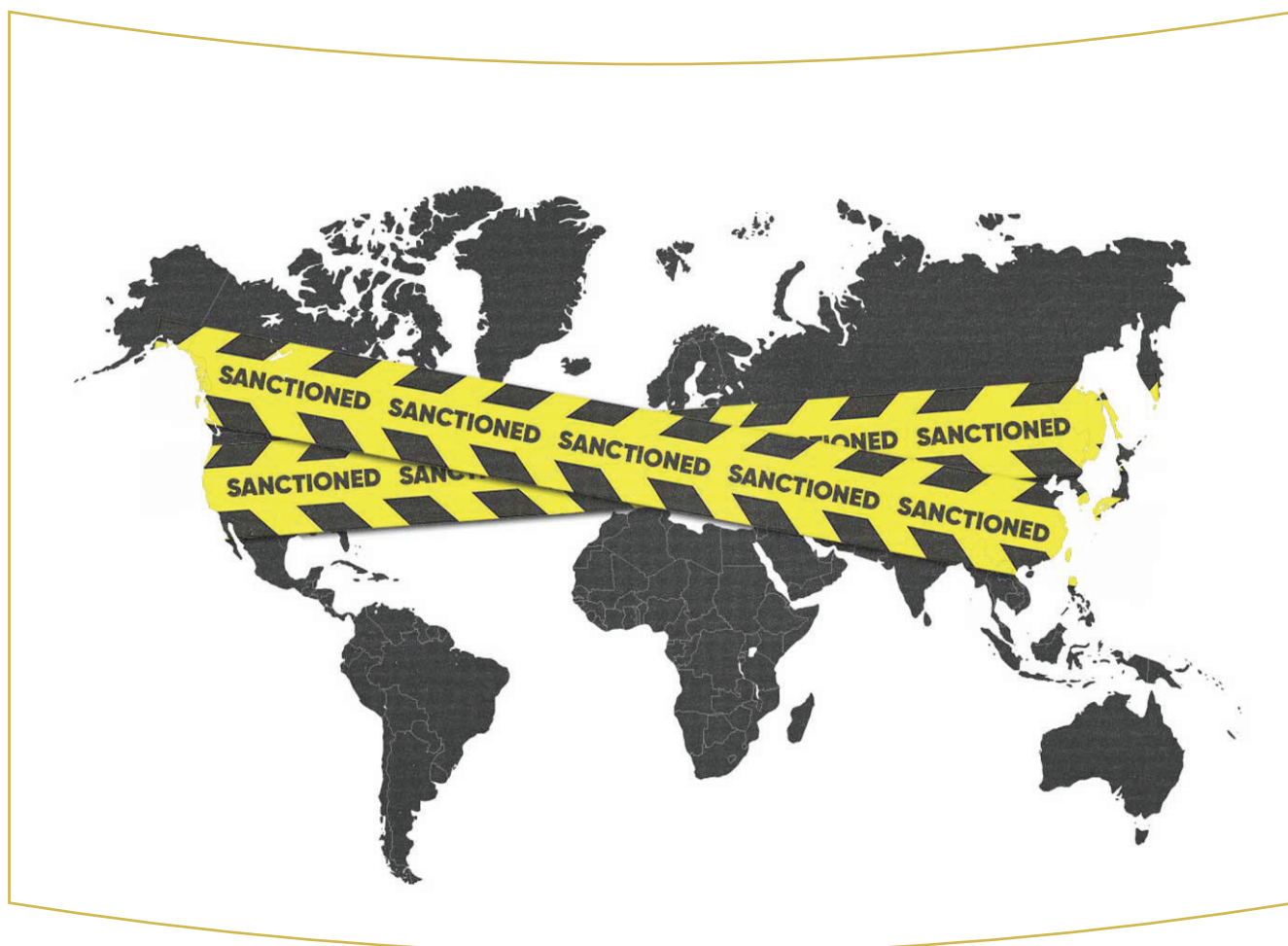
کاهش اهمیت تحریم در سایه تحولات بین‌الملل

پس از فروپاشی شوروی تاکنون، نظم جهانی بر پایه تعریف، عملکرد و قدرت طلبی آمریکا برقرار بوده است. تسلط این کشور بر جنبه‌های مهم مناسبات جهانی، اعم از تجارت، حمل و نقل، ارتباطات و تسلیحات، فرصتی را برای آن فراهم کرده بود تا به هر شکلی که واشنگتن مطابق منافع خود می‌دانست، اراده خود را بر دنیا تحمیل نماید. در همین راستا آمریکا با استفاده از اهرم‌های اعمال قدرت خود، از جمله تحریم‌های اقتصادی، می‌توانست تا حد زیادی بر سایر کشورها تاثیرگذار باشد. با این حال، در سال‌های اخیر، «نظم آمریکا محور» دستخوش تغییر قرار گرفته است. در این عصر گذار، کشورهای مستقل و تحول‌خواه مانند چین، ایران و روسیه، با تکیه بر مزیت‌های ژئوپولیتیک، امنیتی، اقتصادی و ...، در حال افزایش نقش خود در معادلات جهانی و محدودسازی توان اعمال نفوذ آمریکا هستند. در این وضعیت، کشورهای مستقل در حال استفاده از فرصت ناشی از خلا کاهش قدرت آمریکا برای افزایش قدرت و نقش خودشان در معادلات بین‌المللی و نظم آتی هستند. این تحول، در حوزه‌های مختلف قدرت قابل مشاهده است. قدرت آمریکا در عرصه‌های مختلف مثل نهادهای بین‌المللی، جنگ‌های تاثیرگذار، مناسبات بین قدرت‌های بزرگ و شکل دهی به نظام فرهنگی و ارزشی دنیا، در حال کاهش است. این تغییرات نشان می‌دهد که جهان دیگر به یک قدرت تک‌جانبه وابسته نیست. پدیده‌ی تحریم نیز یکی از مولفه‌هایی است که به تبع تغییرات یاد شده، ویژگی‌های متفاوتی پیدا کرده است.

در نظم پیشین، ابزارهای اقتصادی و به خصوص تحریم برای آمریکا اهمیت زیادی داشته است. بسیاری از تلاش‌های آمریکا برای تحت فشار قرار دادن کشورهای دیگر در قالب تحریم‌های اقتصادی تجلی می‌یافت. کشورهایی مثل ایران، روسیه، کره شمالی، کوبا، ونزوئلا از این طریق همیشه تحت فشار تحریم‌های آمریکا بودند. با این حال به تبع تغییر نظم، جایگاه تحریم‌ها نیز در حال تغییر است؛ به شکلی که اهمیت این اهرم اقتصادی در حال کاهش یافتن است. این امر دو دلیل دارد. اول اینکه کشورهای تحریم شده مانند ایران به مرور زمان بر روش‌های خنثی‌سازی تحریم‌ها و دور زدن آن‌ها مسلط شده‌اند. امری که مستقیماً باعث کاهش اثر تحریم‌ها می‌شود. دومین دلیل به آن باز می‌گردد که در نظم جدید، کشورهای مستقل مثل چین، روسیه، ترکیه و پاکستان دیگر روابط تجاری خود را همچون گذشته با ترس از تحریم‌ها و مطابق میل واشنگتن، تنظیم نمی‌کنند. این کشورها در مناسبات ژئوپولیتیک جدید دنیا، زورگویی آمریکا را بر نتافته و آن را به رسمیت نمی‌شناسند. گذشته، اقتصاد این کشورها به نظام مالی تحت تسلط آمریکا وابسته بود که تحت سلطه‌ی دلار و نهادهای غربی قرار داشت. با رشد اقتصادی و نظامی کشورهایی همچون چین و روسیه وابستگی آن‌ها به واشنگتن و به تبع آن، آسیب‌پذیری آن‌ها کاهش یافت. در این فضا، تحریم‌های گسترده‌ی آمریکا علیه رقبایش باعث شد این کشورها به دنبال مسیرهای مستقل مانند تجارت با ارزهای محلی یا ایجاد اتحادهای جدید بروند و همگرایی میان آن‌ها افزایش یابد. در نتیجه، اکنون با تکیه بر منافع مشترک و استقلال اقتصادی، دیگر سیاست‌های واشنگتن را اجباراً نمی‌پذیرند. به شکلی که خودشان برای تجارت خارجی شان تصمیم گرفته و فشارهای تحمیلی خارجی، آن‌ها را از طرف یک قدرت در حال افول را نمی‌پذیرند. لذا با وجود تحریم‌های آمریکا، همچنان مراوداتشان با ایران را ادامه داده و حتی بیش از گذشته، تقویت کرده‌اند، بدون آنکه پیامدهای آن را جدی بگیرند.

ایران یکی از بهترین موارد برای نشان دادن تجربه مقابله با تحریم‌هاست. ایران با تقویت توانمندی خود در بکارگیری واسطه‌های درگیر در فروش نفت، بهبود مسیرهای انتقال وجوه ارزی و استفاده بهتر از ناوگان حمل و نقلی برای جابه‌جایی محموله‌های نفتی، توانسته است ظرفیت تجاری خود را افزایش دهد. این اقدامات، نشان می‌دهد که چگونه یک کشور می‌تواند با تغییر رویکرد و به‌کارگیری راهکارهای هوشمندانه، اثر تحریم‌ها را کاهش دهد و به اصطلاح «تحریم ناپذیری» خود را افزایش دهد.

در کنار تلاش‌های ایران، کشورهای دیگری مانند چین و روسیه نیز در حال تقویت نقش خود در نظم جهانی جدید هستند. تجربه این کشورها در ایجاد شبکه‌های تجاری و مالی مستقل از آمریکا، نشان می‌دهد که دیگر نیازی به پذیرش و رعایت تمامی قوانین و فشارهای آمریکا نیست. چین با توسعه پروژه‌هایی مانند «یک کمربند، یک راه» توانسته است به دور از نفوذ و تاثیرگذاری آمریکا، مراودات اقتصادی خود را با کشورهای مختلف افزایش دهد. روسیه نیز با گسترش روابط تجاری با کشورهایی مانند چین، هند و ترکیه، توانسته است تا حد قابل توجهی اثر تحریم‌های غرب را کاهش داده و حتی جبران نماید. این امر شاهی بر آن است که کشورهای مستقل، دیگر محدودیت‌های اقتصادی را به عنوان یک تهدید جدی در نظر نمی‌گیرند و بدون هیچ ترسی، مراودات خود را با کشورهای دیگر (از جمله کشورهای تحریمی) بدون هیچ واژه‌ای ادامه می‌دهند. این تحول نشان از آن دارد که در عصر گذار از هژمونی آمریکا، کشورها می‌توانند به خودی خود و بدون فشارهای واشنگتن، در راستای منافع خود تصمیم‌گیری کنند.



عوامل فنی کم‌اثر شدن تحریم

علاوه بر تحولات بین‌المللی مبتنی بر نظم، برخی عوامل فنی نیز در کاهش جایگاه تحریم‌ها موثر هستند. افزایش نقش افراد و نهادهای غیردولتی و بانک‌های خصوصی در دور زدن تحریم‌ها، یکی از این موارد است. همانگونه که «ریچارد نفیو» در کتاب «هنر تحریم‌ها» اظهار می‌دارد به دلایل تصادفی یا اقدامات هدفمند کشورهای هدف تحریم، کارآمدی محدودیت‌های اقتصادی می‌تواند به مرور زمان کاهش یابد.^۱ همچنین «جنت یلن» وزیر خزانه‌داری آمریکا در زمان بایدن در مصاحبه‌ای با «فرید زکریا» اذعان داشت که وقتی از تحریم‌های مالی مرتبط با نقش دلار استفاده شود، این خطر وجود دارد که به مرور زمان هژمونی دلار را تضعیف کند.^۲ این امر نشان می‌دهد که تحریم مالی به مرور زمان و در صورت تعدد در استفاده، از اعتبار ارزش جهان‌روای آمریکایی خواهد کاست.



۱. ریچارد نفیو، هنر تحریم‌ها، ۱۲ دسامبر ۲۰۱۷

<https://cup.columbia.edu/book/the-art-of-sanctions/9780231180269/>

۲. تارنمای بیزینس اینسایدر، جانت یلن، وزیر خزانه‌داری آمریکا، گفت: تحریم‌ها علیه روسیه می‌تواند به دلار آمریکا آسیب برساند، زیرا کشورهایی مانند ایران و چین به دنبال ارزهای جایگزین برای تجارت هستند، ۱۷ آوریل ۲۰۲۳

<https://www.businessinsider.com/economic-sanctions-russia-us-dollar-dominance-yellen-alternative-yuan-dedollarization-4-2023>

با این وصف کشورهایمانند ایران و روسیه به خوبی فهمیده‌اند که محدودیت‌های تحریمی می‌تواند با استفاده از شبکه‌های مالی و کانال‌های بین‌المللی غیرآمریکایی مثل سی‌پس^۱ و میر^۲ دور زده شده و کم‌اثر گردد. به عنوان مثال، ایران با استفاده از بانک‌ها و سایر موسسات مالی بین‌المللی در کشورهایمانند چین، امارات و ترکیه، توانسته است مسیرهای جدیدی برای انتقال ارز و فروش نفت ایجاد کند. به شکلی که به مرور، اثرات تحریم‌ها کاهش یافته و کشورمان وارد روند خنثی‌سازی این محدودیت‌های اقتصادی، مخصوصاً در زمینه ارزآوری و تجارت خارجی شده است. در کنار این، گسترش شبکه شراکت‌های تجاری به کشورهای مستقل از آمریکا نیز می‌تواند به عنوان عامل دوم در نظر گرفته شود. کشورهایمانند چین، روسیه و ایران با ایجاد روابط تجاری مستقیم با هم و با کشورهای دیگر، به خوبی نشان داده‌اند که می‌توانند بدون واسطه‌گری آمریکا، مناسبات بین‌دولتی را به خوبی مدیریت کنند.

در این راستا، یکی از مهم‌ترین نتایج این تغییرات، تقویت اتحادهای منطقه‌ای و چندجانبه است. کشورهایی که قبلاً تحت فشار تحریم‌های آمریکا قرار داشتند، اکنون با یکدیگر همکاری بیشتری دارند و در برابر فشارهای خارجی، یکپارچگی بیشتری ایجاد کرده‌اند. به شکلی که این همکاری‌ها دائماً به سمت حوزه‌های مستعد هم‌افزایی بیشتر، در حال گسترش است. به معنای دیگر، همکاری بین این چند کشور حالتی تسری‌گونه پیدا کرده است. یعنی از ابعاد نظامی، اقتصادی، فناورانه به سایر ابعاد نیز سرایت و توسعه می‌یابد. این تحول، نشان می‌دهد که جهان دیگر به یک قدرت تک‌جانبه وابسته نیست. در واقع، این تغییرات حاکی از آن است که نظم تک‌قطبی آمریکا محور در حال حرکت به سمت یک نظم چندقطبی است که در آن، هیچ کشوری به عنوان قدرت مسلط و فائقه، وجود ندارد؛ به تبع این تغییر نظم، پدیده «تحریم» نیز که یکی از اهرم‌های کلیدی اعمال قدرت آمریکا بوده است، در حال رنگ باختن و کم‌اثر شدن است.



۱. CIPS
۲. MIR

نقش‌آفرینی روسیه در نظم جدید



سهیل فضلی

کارشناس مسائل روسیه

مقدمه

پس از آن که اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ فروپاشید، در همان سال، روسیه به رهبری «یلتسین» رویکرد جدیدی را دنبال نمود. در این برهه غرب‌گرایی و هویت غربی روسیه پررنگ شد به شکلی که مسکو به دنبال ادغام با اروپا و غربی شدن حرکت نمود. این موضوع در تجارت، اقتصاد، سبک‌زندگی، استانداردها و حتی در سیاست خارجی نیز صورت گرفت. هرچند در همان اوایل راه روسیه با دشواری و موانع غربی‌ها روبرو شد و هیچگاه در قاموس یک عضو عادی و هم‌سطح در میان کشورهای غربی قرار نگرفت.

روند فوق در دوران ولادیمیر پوتین یعنی از سال ۲۰۰۰ نیز تداوم یافت. در این سال‌ها روسیه با سامانه‌های بانکی مرسوم بین‌المللی ادغام گردید و دلار ارز اصلی تجارت خارجی روسیه بود؛ از سویی حتی پوتین برای عضویت روسیه در ناتو نیز اقدام نمود که با مخالفت آمریکا همراه بود. همچنین روسیه در سیاست نیز همسویی بالایی را با هژمون آمریکایی نشان داد و در عمده و مهم‌ترین رأی‌گیری‌های شورای امنیت با آمریکایی‌ها همسویی داشت. اما در نهایت تمامی این تلاش‌ها یا به‌گونه‌ای ناکام ماند و یا در هنگام بحران‌هایی همچون ۲۰۰۸ در گرجستان، ۲۰۱۴ در کریمه و ۲۰۲۲ در اوکراین روسیه را در موقعیت ضعف قرار داد؛ چرا که موجب وابستگی کرملین به غرب شده بودند.

چالش مستقیم نظم غربی

با گذر زمان و افزایش نفوذ غرب در مناطق پیرامونی روسیه همچون در قفقاز و شرق اروپا، مسکو شاهد کاهش نفوذ و به دنبال آن تهدید منافع خود در این مناطق از سوی غرب شد. از سویی همان‌گونه که گفته شد، تلاش روسیه در عضویت در ناتو شکست خورد و نگاه غرب به روسیه هیچ‌گاه به عنوان یک عضو در جبهه‌ی غرب نشد. در نتیجه روسیه با احساس خطر در مناطق پیرامونی خود جنگ‌هایی نظیر جنگ گرجستان در سال ۲۰۰۸، جنگ کریمه در سال ۲۰۱۴ و در نهایت جنگ اوکراین در سال ۲۰۲۲ را آغاز نمود.

این جنگ‌ها هرچند به طور مستقیم با غرب صورت نگرفت؛ اما هریک به گونه‌ای در تضاد با اراده‌ی غرب بود و کم و کیف درگیری در هریک به ترتیب ارتقا یافت؛ سرانجام در سال ۲۰۲۲ روسیه رسماً و به طور مستقیم نیروی خود را به سمت «کیف» پایتخت اوکراین روانه کرد تا رئیس‌جمهور غرب‌گرای آن را سرنگون نماید. در این بین علت اصلی و آشکار اقدام روسیه پیش‌روی ناتو در شرق اروپا بود. بدین ترتیب روسیه در برابر مهم‌ترین ساختار نظامی غرب در سطح جهان، اقدام نظامی نمود.



در طول جنگ اوکراین نیز هرچند غرب به طور مستقیم از حاکمیت دولت «زلنسکی» حمایت نمود و تحریم‌های سنگینی را بر «کرم‌لین» اعمال کرد؛ اما رویکرد روسیه مبنی بر مقابله با خواست غرب که همانا گسترش ناتو بود تغییر نیافت. همچنین جنگ اوکراین موجب شد روسیه به سرعت به سمت همکاری‌های نظامی و اطلاعاتی با کشورهای نظیر چین، ایران و کره شمالی حرکت نماید. این اقدام باعث شد پیوندهای نظامی جدیدی شکل بگیرد که با هژمون آمریکا همراه نبود.

تمامی اقدامات فوق نیازمند مقابله با تحریم‌های اروپایی و آمریکایی بود. در نتیجه روسیه اقدام به ایجاد سازوکارهایی خارج از نفوذ غرب کرد که منجر به شکل‌گیری نظام‌های غیرغربی شد؛ این اتفاق را می‌توان مهم‌ترین اقدام ضد نظم روسیه دانست.

تشکیل شبکه‌های مقابله با تحریم

همان‌طور که گفته شد پاسخ مسکو به تحریم‌های غرب، دورزدن و خنثی‌سازی آن‌ها بود. این امر موجب شد روسیه به دنبال شکل‌دهی سازوکارهای مختلفی در حوزه‌های گوناگون مالی، تجاری، حمل‌ونقل و نظامی رود. همچنین مسکو روابط سیاسی خود با کشورهای تحریم‌شده یا کشورهای که در پویش تحریم‌ها علیه روسیه شرکت نکردند را تقویت کرد و شبکه‌های ضد تحریم خود را به آن‌ها متصل نمود. این موضوع موجب شد روسیه تبدیل به یک بازیگر بین‌المللی در تغییر نظم بدل گردد.

بدین ترتیب روسیه تصمیم گرفت تا نظام اقتصادی و تجاری خود را از غرب جدا سازد و نظام اقتصادی مستقل خود را شکل داد. مسکو با بهره‌گیری از روش‌های نوین و ایجاد سازوکارهایی در نقاط مختلف جهان از جمله در آسیای مرکزی، امارات، ترکیه، چین و هند دورزدن تحریم‌های غرب را آغاز کرد. این موضوع به خصوص در نحوه تبادل مالی، شکل‌دهی به تجارت با رمزارزها و بهره‌گیری از ارزهای محلی در مبادلات دوجانبه مشاهده شده است. همچنین سامانه‌های مالی نظیر سوئیفت کنار گذاشته شد و سیستم‌های بومی نظیر «MIR»^۱ و «SPFS»^۲ تقویت و حتی به شبکه‌های خارجی در ایران و چین متصل شدند و در آسیای مرکزی نیز متداول گشتند. این امر نیازمند شکل‌دهی روابط گسترده‌ای با بازیگرانی بود که خواهان پیروی بی‌چون و چرا از غرب نبودند.

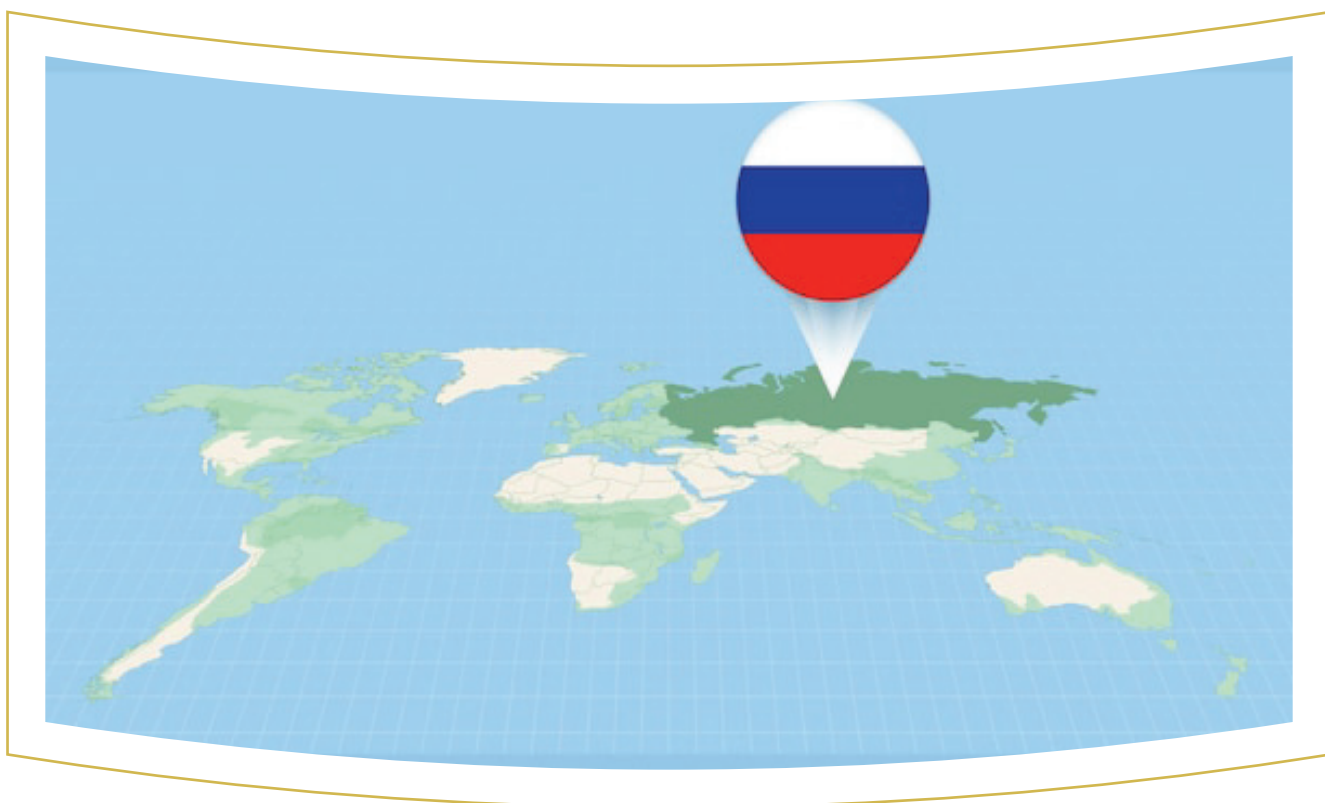
۱. در روسی به شکل «Мир» نوشته می‌شود و دارای سه معنای متفاوت است: صلح، جهان و هویت ملی

۲. System for Transfer of Financial Messages

سازمان‌های غیرغربی

در جهت اجرایی نمودن طرح‌های مقابله با تحریم و همچنین جلوگیری از شرایط انزوا، روسیه در طی سالیان اخیر روابط خود با بازیگران گوناگون در خارج از غرب را گسترش داد. این موضوع به‌ویژه در قالب سازمان‌هایی نظیر شانگهای، بریکس و اتحادیه اقتصادی اوراسیا دنبال شد. در این بین سازمان‌هایی نظیر شانگهای که در سال ۲۰۰۰ تشکیل شدند به حسب تغییر شرایط و اوضاع، کاربری‌های جدیدی را از سوی روسیه مشاهده کردند. بدین ترتیب روسیه سعی نمود علاوه بر بهره بردن از بستر این سازمان‌ها برای مقابله با غرب، آن‌ها را به سمت هویت جدیدی مبتنی بر جهان چندقطبی سوق دهد.

بدین ترتیب سازمان همکاری شانگهای به عنوان حلقه‌ی واسطی میان کشورهای اوراسیا شد و روسیه را در ارتباط با آن‌ها قرار داد. همچنین بریکس به عنوان مجمعی از کشورهای قدرتمند و پرنفوذ جهانی در جهت گسترش روابط با قدرت‌هایی در هر قاره عمل کرد. اتحادیه اقتصادی اوراسیا نیز به سمت پیوند بیشتر اعضا با اقتصاد روسیه حرکت نمود. در همین راستا حتی روابط روسیه با سازمان «آسه‌آن»^۱ نیز گسترش یافت و به مرور سعی شد ضمن گسترش روابط سیاسی، روابط اقتصادی نیز گسترش یابد.



۱. Association of Southeast Asian Nations



مقابله رسانه‌ای با غرب

فراتر از میدان نظامی و تقابل‌های اقتصادی و سیاسی، روسیه در بستر رسانه‌ای نیز دنیای غرب و هژمون آمریکا را به چالش کشید. در این راستا رسانه‌های روسی همگام با شرایط جنگی، موضع‌گیری‌های ضد غربی خود را افزایش دادند و انتقادات رسانه‌ای روسیه نسبت به شعارهای غرب در حوزه‌های از جمله حقوق بشر نیز افزایش پیدا کرد. در مقابل رسانه‌های روسیه و محافل فکری و فرهنگی روسیه و حتی مقامات روسیه از دنیایی چند قطبی مبتنی بر فرهنگ‌ها و تمدن‌های گوناگون سخن گفتند.

جمع‌بندی

هرچند روسیه در دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ میلادی به دنبال گسترش روابط خود با غرب و ادغام در آن بود، اما دست رد بر در پذیرش آن به عنوان یک عضو برابر و مستقل باعث شد رهبران کاخ کرملین به سرعت با این واقعیت روبرو گردند که نظم تک قطبی مبتنی بر هژمون آمریکایی جایگاه چندانی برای روسیه قائل نیست و در صورت تداوم وضع موجود، روسیه می‌بایست دیر یا زود با این نظم تک قطبی روبرو گردد. در نتیجه چالش‌های مستقیم روسیه با غرب به دلیل خطوط قرمزی بود که کرملین در طی سالیان متمادی به دور خود کشیده بود. که با تلاش نظم تک قطبی برای عبور از این خطوط، روسیه واکنش سخت خود را نشان داد.

در همین راستا اعمال تحریم‌ها روسیه را به سمت ایجاد سازوکارهای نوین مقابله با نظم پیشین و شکل‌دهی نظمی جدید سوق داد که مبتنی بود بر همکاری گسترده با بازیگرانی که نظم تک قطبی را نپذیرفتند. بدین ترتیب دوران جدیدی از روابط اقتصادی، نظامی و سیاسی میان روسیه و بازیگران ضد نظم غربی و خواهان نظم چند قطبی آغاز شد.



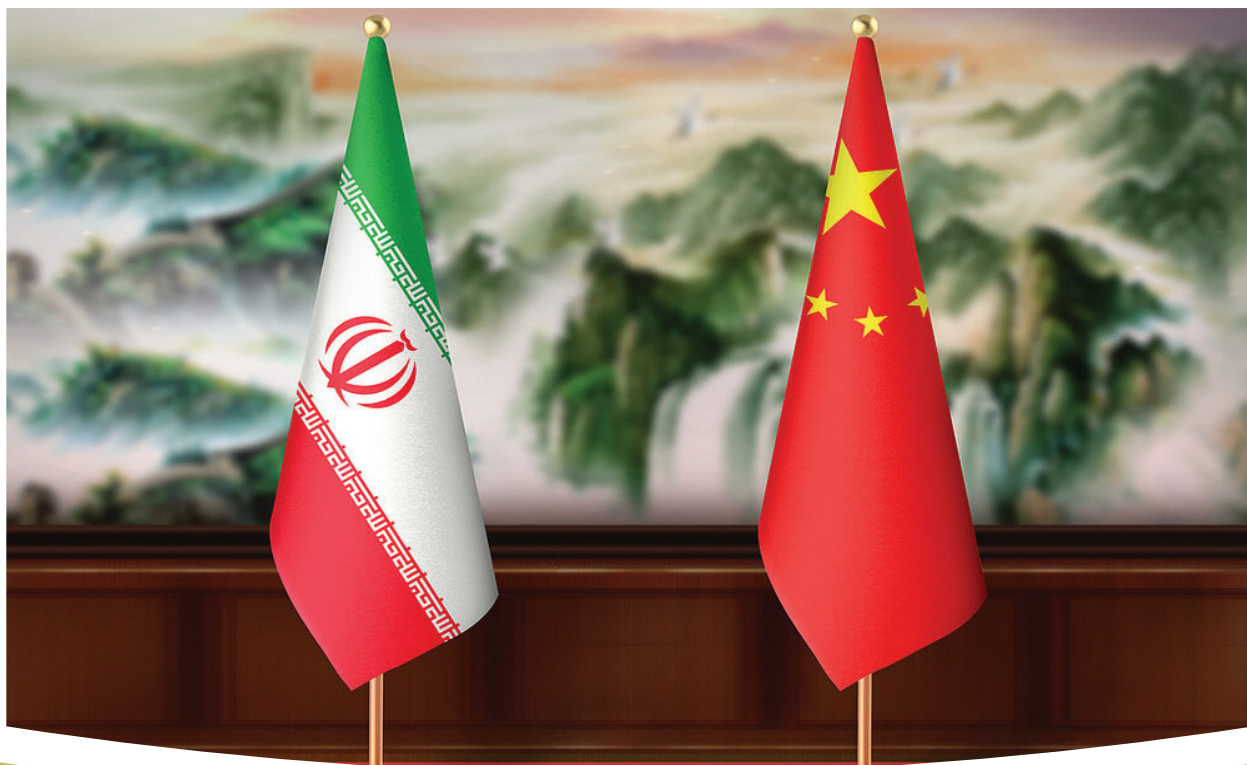
ایران و چین در نظم جهانی در حال گذار: از تقاطع منافع تاکتیکی تا ضرورت ژئوپلیتیکی



سید محمد مهدی مدرسی کارشناس مسائل چین

مقدمه

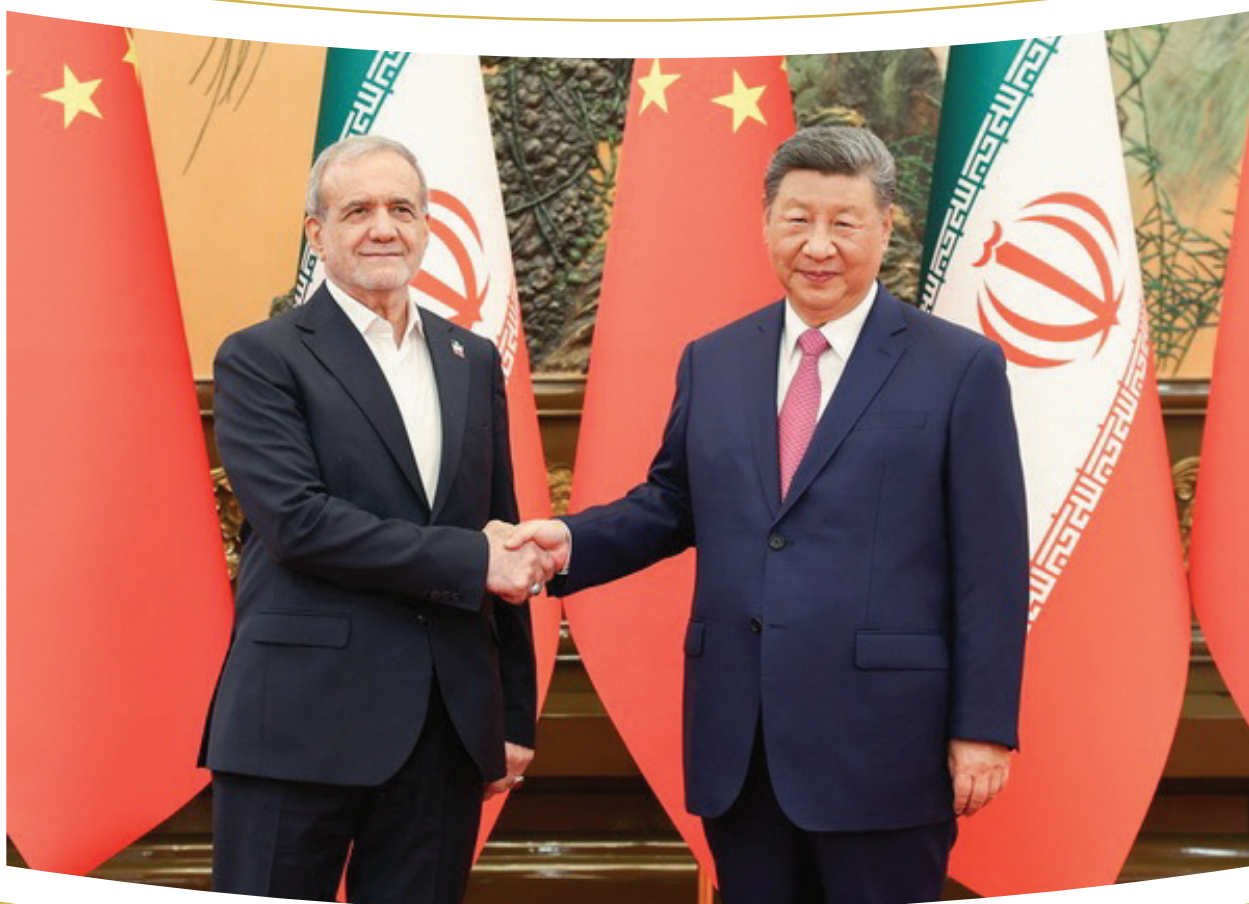
در بخش قابل توجهی از ادبیات روابط بین‌الملل، نظم پس از جنگ سرد به مثابه یک «لحظه‌ی تک‌قطبی» توصیف شده است؛ لحظه‌ای که با برتری ساختاری ایالات متحده و نفوذ گسترده آن بر سازوکارهای حکمرانی جهانی شناخته می‌شود. وضعیتی که در آن یک قدرت مسلط، با فاصله‌ای معنادار از سایر بازیگران، در رأس سلسله‌مراتب قدرت قرار گرفت و توانست بخش مهمی از قواعد، هنجارها و نهادهای حاکم بر نظم جهانی را شکل دهد. این وضعیت، از منظر برخی تحلیل‌گران، به تثبیت نوعی هژمونی لیبرال به رهبری ایالات متحده انجامید که در آن، برتری نظامی، اقتصادی و نهادی آمریکا نقش تعیین‌کننده‌ای در مدیریت تحولات جهانی ایفا می‌کرد. با این وجود، پس از گذشت بیش از سه دهه از پایان جنگ سرد، نظام بین‌الملل به نظر در حال گذار به مرحله‌ای جدید است. ظهور بازیگرانی مانند جمهوری خلق چین، با کنش‌هایی که در عین پایبندی نسبی به قواعد نظم لیبرال، در پی اصلاح و در نهایت محدود کردن هژمونی آمریکا است، نویدبخش تغییر در ساختار قدرت جهانی است.



در چنین بستری، نظم جهانی نه در وضعیت فروپاشی کامل و نه در وضعیت باثبات پیشین قرار دارد بلکه چنین مرحله‌ای را میتوان دوران گذار نظام بین الملل تلقی کرد؛ گذاری که در آن، همزمان نشانه‌هایی از تداوم ساختارهای پیشین^۱ و تلاش برای شکل‌دهی به الگوهای بدیل قابل مشاهده است. این وضعیت سیال، الگوی مراودات، اتحادها، رقابت قدرت‌ها در جهان را به شدت دستخوش تغییر کرده است و زمینه‌ای را فراهم کرده تا تشخیص عوامل ساختاری در نظام بین الملل از عوامل غیرساختاری بادشواری روبه‌رو شود. در چنین وضعیتی، بازیگرانی از جمله جمهوری اسلامی ایران که هویت سیاست خارجی خود را در تقابل با نظم لیبرال مسلط بر ساخته‌اند، به تدریج جایگاهی معنادار در محاسبات راهبردی پکن در چارچوب رقابت فزاینده با واشنگتن پیدا کرده‌اند. از این رو، پرسشی که مطرح می‌شود این است که جمهوری اسلامی ایران در چارچوب گذار نظام بین الملل و رقابت فزاینده چین و ایالات متحده، همچنین با توجه به متغیر راهبردی رژیم صهیونیستی به عنوان محور هم‌پیمانی آمریکا در غرب آسیا، چه جایگاهی در محاسبات راهبردی پکن یافته و این روابط چه ابعاد و مختصات راهبردی دارد؟

۱. از جمله این عوامل میتوان به تاکید فراوان بر همکاری براساس سازمان تجارت جهانی، مشارکت فعال در سازمان ملل و عضویت در NPT و حمایت رسمی از رژیم عدم اشاعه هسته‌ای اشاره کرد.

در چنین بستری، نظم جهانی نه در وضعیت فروپاشی کامل و نه در وضعیت باثبات پیشین قرار دارد بلکه چنین مرحله‌ای را میتوان دوران گذار نظام بین الملل تلقی کرد؛ گذاری که در آن، همزمان نشانه‌هایی از تداوم ساختارهای پیشین^۱ و تلاش برای شکل دهی به الگوهای بدیل قابل مشاهده است. این وضعیت سیال، الگوی مراودات، اتحادها، رقابت قدرت‌ها در جهان را به شدت دستخوش تغییر کرده است و زمینه‌ای را فراهم کرده تا تشخیص عوامل ساختاری در نظام بین الملل از عوامل غیرساختاری با دشواری روبه رو شود. در چنین وضعیتی، بازیگرانی از جمله جمهوری اسلامی ایران که هویت سیاست خارجی خود را در تقابل با نظم لیبرال مسلط بر ساخته‌اند، به تدریج جایگاهی معنادار در محاسبات راهبردی پکن در چارچوب رقابت فزاینده با واشنگتن پیدا کرده‌اند. از این رو، پرسشی که مطرح می‌شود این است که جمهوری اسلامی ایران در چارچوب گذار نظام بین الملل و رقابت فزاینده چین و ایالات متحده، همچنین با توجه به متغیر راهبردی رژیم صهیونیستی به عنوان محور هم‌پیمانی آمریکا در غرب آسیا، چه جایگاهی در محاسبات راهبردی پکن یافته و این روابط چه ابعاد و مختصات راهبردی دارد؟



ایران و چین در نظم در حال گذار، همگرایی منافع یا هم‌پوشانی موقت؟

پیش از عملیات طوفان الاقصی و جنگ ۱۲ روزه در بستر نظم جهانی در حال گذار، روابط ایران و چین بیش از آنکه حاصل یک همگرایی راهبردی عمیق تعبیر شود، بازتابی از تقاطع موقتی منافع دو بازیگر با جایگاه‌ها و اولویت‌های متفاوت در نظام بین‌الملل استنباط می‌شد. به طوری که چین، به عنوان قدرتی در حال صعود، تعامل خود با ایران را نه از منظر اتحاد سیاسی یا امنیتی، بلکه در چارچوب محاسباتی محتاطانه و چندلایه تعریف می‌کرد؛ این امر منجر به ابداع راهبردی معروف به سیاست دو وجهی یا الگوی همکاری-تعارض شد که تجلی آن را میتوان در مثلث روابط چین-ایران-رژیم صهیونیستی مشاهده کرد. این امر زمینه‌ای را فراهم کرد که پکن از حدود سال ۲۰۱۵ به بعد، هم‌زمان با ارتقای روابط خود با ایران به سطح «شراکت جامع راهبردی»، به تدریج واردات نفت خام از این کشور را افزایش دهد؛ براساس گزارش‌های اداره اطلاعات انرژی آمریکا^۱، چین در سال ۲۰۱۸ حدود ۵۱ میلیارد دلار نفت از ایران خریداری کرد؛ روندی که با تداوم در سال‌های بعد، چین را به مهم‌ترین مقصد صادرات نفت ایران تا پایان سال ۲۰۲۵ تبدیل ساخت.^۲ اما هم‌زمان، رژیم صهیونیستی را نیز به عنوان «شریک جامع نوآورانه» معرفی و همکاری‌های گسترده‌ای را در حوزه‌های فناوری پیشرفته، زیرساخت و نوآوری در دستورکار قرار داد به طوری که در فاصله سال‌های ۲۰۱۶ تا ۲۰۲۰ به ارزش حدود ۲٫۸۶ میلیارد دلار در اقتصاد رژیم صهیونیستی سرمایه‌گذاری کرد^۳؛ سرمایه‌گذاری‌هایی که بخش اعظم آن در حوزه‌های فناوری‌های پیشرفته، نوآوری، استارت‌آپ‌ها و زیرساخت‌های فناورانه متمرکز بوده است. با این حال، تحولات پس از عملیات «طوفان الاقصی» و پیامدهای امنیتی جنگ دوازده‌روزه در غرب آسیا، نشانه‌هایی از تعدیل موقت الگوی سیاست دو وجهی چین در راهبرد منطقه‌ای این کشور را آشکار می‌سازد. در این مقطع، پکن به اتخاذ موضعی آشکارتر در حمایت از مسئله فلسطین و اعلام تمایل بیشتر به هماهنگی و تعامل گسترده‌تر با جمهوری اسلامی ایران در بخش انرژی و دیپلماتیک از خود نشان داده است؛ تعاملی که بیش از گذشته بر ملاحظات ژئوپلیتیکی و مدیریت بحران‌های منطقه‌ای متمرکز بود. هم‌زمان، سطح هم‌افزایی عملی چین با رژیم صهیونیستی به ویژه در حوزه‌های حساس فناورانه با محدودیت و کاهش معناداری مواجه شد و در عرصه دیپلماتیک نیز به تیرگی گرایید؛ امری که بازتاب آن را می‌توان در مواضع انتقادی بخشی از نمایندگان کنست و تشدید لحن رسانه‌ای اسرائیل علیه پکن مشاهده کرد.

۱. U.S. Energy Information Administration

۲. اداره اطلاعات انرژی آمریکا. (۲۰۲۵، اوت). گزارش درباره صادرات نفت و فرآورده‌های نفتی ایران. در دسترس از: https://www.eia.gov/international/content/analysis/special_topics/SHIP_Act/SHIP-Act_2025.pdf

۳. وزارت بازرگانی جمهوری خلق چین و دیگر نهادها (۲۰۲۴). بولتن آماری سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی چین، قابل دسترسی در: <http://english.mofcom.gov.cn>

در نتیجه میتوان تحولات پس از عملیات طوفان الاقصی و جنگ دوازده روزه را نشانه‌ای از ورود سیاست خارجی چین به مرحله‌ای فعال‌تر و راهبردی‌تر در چارچوب دوران گذار تلقی کرد. در این چارچوب، افزایش وزن ژئوپلیتیکی ایران در معادلات منطقه‌ای و هم‌زمانی آن با تشدید شکاف‌های چین و آمریکا، زمینه‌هایی را برای حرکت تدریجی روابط تهران-پکن از سطح همکاری تاکتیکی به سوی نوعی همگرایی پایدارتر فراهم آورده است. همگام با آن، این تحولات بستری را ایجاد کرده‌اند که چین از طریق آن بتواند با هزینه‌ای مدیریت‌شده، سطح به‌چالش‌کشیدن سیاست‌های ایالات متحده را افزایش داده و جایگاه و اعتبار بین‌المللی خود را به‌عنوان یکی از مهم‌ترین رقبای واشنگتن در نظام بین‌الملل تقویت کند. در این میان، درک این موضوع ضروری است که چرا جمهوری خلق چین، در چهارچوب راهبرد کلان خود، همکاری با ایران را علیرغم محدودیت‌های ساختاری و فراتر از ملاحظات صرفاً انرژی محور، گزینه‌ای راهبردی و معنادار ارزیابی می‌کند.

ایران؛ کشوری در قلب تحولات ژئوپلیتیکی غرب آسیا

پاسخ را می‌توان در مجموعه‌ای از ویژگی‌های ساختاری و ذاتی جمهوری اسلامی ایران در نظام بین‌الملل جست‌وجو کرد. ایران که از بهمن ۱۳۵۷ سیاست خارجی خود را بر اصل «نه شرقی، نه غربی» استوار ساخت، در مقایسه با بسیاری از بازیگران منطقه‌ای از جمله عربستان سعودی، امارات متحده عربی، مصر، رژیم صهیونیستی، ترکیه و قطر، از سطح بالاتری از استقلال راهبردی در تصمیم‌گیری سیاست خارجی برخوردار بوده است. در حالی که بخش قابل‌توجهی از این بازیگران، علیرغم گسترش همکاری‌های اقتصادی و حتی راهبردی با چین، همچنان به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم تحت تأثیر ملاحظات و محدودیت‌های ناشی از سیاست‌های ایالات متحده قرار دارند، ایران به‌عنوان بازیگری غیرهمسو با واشنگتن، امکان کنش‌گری مستقل‌تری را در معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی فراهم آورده است.

افزون براین، در بعد ژئوپولیتیکی، جمهوری اسلامی ایران در موقعیتی قرار دارد که آن را به گره‌ای راهبردی در پیوند میان کانون‌های جریان‌های افراطی (گروه‌های سلفی و جریان‌های وابسته به شاخه‌های جنبش اسلامی ترکستان شرقی)، امنیتی و ژئوپولیتیکی شرق و غرب آسیا تبدیل کرده است. اشراف ایران بر گلوگاه‌های حیاتی انرژی، هم‌جواری با مناطق بحران‌خیز و نقش آن در اتصال غرب آسیا به آسیای مرکزی و از طریق کریدور چین-آسیای مرکزی-غرب آسیا، این کشور را به بازیگری اثرگذار در معادلات امنیتی و ژئواستراتژیک منطقه بدل ساخته است. چنین موقعیت ژئوپولیتیکی به چین امکان می‌دهد تا از طریق همکاری با ایران، بدون ورود مستقیم به منازعات پرهزینه و تعهدات امنیتی آشکار، بخشی از نفوذ و ابتکار عمل ایالات متحده و متحدان آن را در غرب آسیا به صورت غیرمستقیم و مدیریت‌شده تعدیل کرده و هم‌زمان میدان مانور راهبردی خود را در تعامل با کشورهای عربی گسترش دهد؛ کشورهایی که به واسطه‌ی نقش تعیین‌کننده در بازار جهانی انرژی و تسلط بر بخش قابل توجهی از صادرات نفت، جایگاهی حائز اهمیت در راهبرد چین برای بین‌المللی‌سازی تدریجی یوان و کاهش وابستگی به دلار ایفا می‌کنند.



جمع‌بندی

تلاش‌های امروزیکن در جهت افزایش هم‌افزایی با جمهوری اسلامی ایران، ناشی از ایده‌آل بودن ایران به عنوان یک شریک راهبردی نیست، بلکه ناشی از این است که پکن ناگزیر به هم‌افزایی با ایران است اهمیت ایران نه فقط از منابع انرژی یا نظامی آن، بلکه از موقعیت ژئوپلیتیکی منحصر به فردش ناشی می‌شود. ضرورت ژئوپلیتیکی ایران، استقلال راهبردی آن در مقایسه با دیگر بازیگران منطقه و نقش آن به عنوان یک قدرت چالشگر نظم آمریکایی، زمینه‌ای را فراهم کرده است که ایران در محاسبات راهبردی چین جایگاهی فراتر از یک شریک تاکتیکی یا مسیر جایگزین پیدا کند.

ایران به دلیل قابلیت دوزیستی ژئوپلیتیکی خود یعنی برخورداری هم‌زمان از عمق راهبردی خشکی محور و دسترسی مؤثر به پهنه‌های دریایی، قرارگیری در مرکز کانون‌های جریان افراطی و غیرهمسویی با آمریکا در نظام بین الملل نقشی تعیین‌کننده ایفا می‌کند. ایران در این معادله به عنوان بازیگری کلیدی در نظارت، مهار و مدیریت جریان‌های افراطی و بی‌ثبات‌کننده در پیوندگاه آسیای مرکزی، خاورمیانه و مسیرهای انرژی خلیج فارس عمل می‌کند؛ نقشی که به طور مستقیم با امنیت انرژی چین و امنیت مرزهای غربی آن پیوند خورده است. از این منظر، اهمیت ایران برای چین نه صرفاً در کارکرد خشکی محور آن، بلکه در ترکیب هم‌زمان ظرفیت‌های زمینی و دریایی نهفته است؛ ترکیبی که امکان کاهش ریسک‌های ژئوپلیتیکی و ایجاد موازنه در برابر فشارهای نظم دریامحور آمریکایی را برای پکن فراهم می‌سازد.

در نتیجه حذف یا بی‌اثر شدن ایران، به معنای گسست در پیوستگی کلان راهبرد غرب آسیا چین و در نهایت افزایش فشارهای واشنگتن بر پکن و خنثی‌سازی آن با زنجیره جزایر چون حلقه‌ای فشرده خواهد بود. بر این اساس، ایران در نگاه چین یک بازیگر ضروری محسوب می‌شود، اما همکاری دوجانبه با چالش‌هایی همچون بی‌ثباتی در جهت‌گیری سیاست خارجی ایران، نبود انسجام نهادی در هسته تصمیم‌گیری، ناهمخوانی رفتار ایران با منطق صبر استراتژیک و پنهان‌کاری چین، ضعف محیط کسب و کار و تضمین‌های اعتباری، بی‌ثباتی ارزی و مشکلات تسویه مالی، کندی اجرای پروژه‌های مشترک، ناپایداری سیاست‌ها در پی تغییرات مدیریتی، تبعیض قراردادی میان شرکت‌های چینی و غربی، محدودیت‌های حقوقی و مقرراتی و دیگر چالش‌های موجود زمینه‌ای را فراهم کرده است تا در صورت عدم بهره‌برداری هوشمند از ظرفیت‌های گشوده شده پس از جنگ دوازده روزه و عملیات طوفان الاقصی، جایگاه جمهوری اسلامی ایران همچنان در قالب یک شریک «ضروری اما پیرامونی» در ادراک تصمیم‌گیرندگان سیاسی پکن بر ساخته شود.

ISA CENTER

International & Strategic
Analysis Center

